

تاجیکان در آوردگاه رزم

گزیده های نوشتاری

جدی ۱۴۰۲ - جنوری ۲۰۲۴

نسک نخست

عثمان نجیب

پیش گفتار..... ۴

بخش نخست

ما کی ستیم؟ همه کس یا هیچ کس؟..... ۱

پارسی زبانانِ تاجیک ستیز..... ۱

بخش دوم

نیاز تاجیک و پارسی زبان به خودبرگردی! بخش سه:..... ۴

آیا اسطوره‌ی تاجیکانه و یا اسطوره برای تاجیکان بودش دارد؟..... ۴

خود برگردی چی ست؟..... ۴

بخش سوم

آیا اسطوره‌ی تاجیکانه و یا اسطوره برای تاجیکان بودش دارد؟..... ۹

بخش چهارم ۱۵

تاجیکان در جنگل فاشیسم و پشتونِ سیاسی مدرن؛ مگر احمدزی های فراری قهرمانانِ پشتونِ خود می باشند..... ۱۵

بخش پنجم

به جدا از تاجیکان، چه گونه دیدگاهی داشته باشیم؟..... ۲۳

بخش ششم

تاجیکان گم شده‌ی پاکستان!..... ۳۴

بخش هفتم

برخی تاجیکانِ دایم سرگردان قدرت و ذلت!..... ۴۲

بخش هشتم

سکوتِ مرگ‌بار، براستبدادِ دودمانِ اقتدارگرا گناه..... ۴۵

و جنایت است!..... ۴۵

بخش نهم

تاجیکان و پارسی‌گویان و پارسی زبانان، مقاومت کنیم ورنه تباه می شویم!..... ۴۷

بخش دهم

من عرض می‌کنم!..... ۵۱

بخش یازدهم

۵۳ ما هیچ چیز و هیچ کسی نیستیم!

بخش دوازدهم

۵۵ نقدی بر مصاحبه ی غنی بابای چوغکی فراری!

پیش‌گفتار

این کتاب، یادداشت نیمه پژوهشی است که در دو بخش یا جلد از این خامه می‌خوانید. بخش نخست برنامه‌های آگاه‌سازی تخم‌ی جوان تاجیکان از پیشینه‌ی زبانی و هویتی‌شان و بخش دوم، هولوکاست انگلیس و آمریکا و پشتون‌سیاسی در برابر زبان پارسی. برخی موارد عمدی در کتاب گنجانیده شده‌اند تا مردم خاینان خودی تاجیکان و پارسی‌زبانان را بشناسند.

بخش نخست:

ما کی ستیم؟ همه کس یا هیچ کس؟

پارسی زیانانِ تاجیک ستیز

شناسه‌ی خلقتی به باور خدا باوران و شناسه‌ی خودروپی به باور خدا ناباوران دو شمشیر برنده مقابل هم قرار دارند تا یک‌دگر را نفی کنند و در این راستاست که مجال جهیدن به سنگرستان‌های هر دو، توسط دشمن هر دو فراهم می‌شود. به باور خدا باوران قبیله و شعباتی که خدا در مورد خلقت انسان‌های آنان گفته است، از کانون کوچک‌خانه‌واده شروع شده و به جهانی هستی آدم‌ها منتهی می‌شود. که خدا، هستی آن را از خلقت آدم ع در آسمان‌ها رقم زد. طب غیر اسلامی ام‌روزی، خدا ناباوران و تکنولوژی پیش‌رفته‌ی تشخیص و تجزیه‌ی سلول‌های انسانی برای انسان شناختی را ژنتیک نام گذارده و بیش‌ترین‌ها همان باور نسل تکامل یافته‌ی میمون را انسان می‌دانند. ارچند این دیدگاه خدا ناباوران با کشف تازه‌ی که از آخرین عملیات ناسا در فضای قابل تسخیر و فرستادن نمونه از سنگ معلق آسمانی هم مردد شده که احتمال خلقت انسان اولیه در آسمان‌ها را قوت می‌بخشد. امری که خدا هزاران سال پیش توسط پیام‌بران خود به بشر ابلاغ کرده است. ی‌نطق عن‌الهوی هم نشانه‌ی آن است که خدا گفته انسان ناطق است ولی این‌جا مراد از آن است که پیام‌بر یا پیام‌بران از نزد خود گپی نه می‌زنند و نطقی نه می‌کنند. هرگاه به کتاب‌های آسمانی و منطق لایتناهی کشف اسرار خلقت پردازیم، قبول داریم، خدا خالق همه چیز بوده و است که ما مسلمانان به آن ایمان داریم. اگر داده‌های خدا ناباوران شوقی و فیس‌بوکی را نشانه رویم و آنان را با خدا ناباوران کسی عشیره‌ی و دودمانی در جهان مقایسه کنیم، می‌یابیم که خدای ما خدا باوران صریح گفته است که ما برای انسان، زبان و لب‌ها دادیم. ولی خدای خدا ناباوران در این مورد مسکوت است و به اوهام پرسه می‌زند. ما زبان‌ها و قبیله‌ها را از منظر شناخت احکام اسلامی و اجتماعی و انتیکی خودمان شناسایی کرده و به ویژه در مورد زبان فارسی دری و یا دری فارسی بحث می‌کنیم. پیشا پرداخت به آن می‌دانیم که توده‌ها در جوامع بشری سیر تکاملی داشته‌اند و

قانون تکامل بخش اساسی از روند زیستاری انسان است. اگر انسان به وجود آمده از تکامل میمون خدانا باوران زبان پیدا کرده است، مخلوقات اصلی انسانی خدای خدانا باوران خالق زبان های آنان هم است. ما از خدای خدانا باوران غیر از آنچه خود شان به خدای خود می نویسند و سپس به او نسبت می دهند، چیزی نه خوانده و نه دیده ایم. کما این که با گذشت هر روز، یک تغییری در ابراز دیدگاه خلقت انسان توسط خدای خدا ناباوران می آید، مانند همین روش خلقت انسان. ولی هیچ تغییری در مورد فرموده های خدای خدانا باوران نیامده است و نه می آید. خدای خدا ناباوران، بازخواست و بازپرس و مجازات و مکافات نه دارد و پیروانش به او هر چیز را یاد می دهند. ولی به قول نجاشی شاه عیساپی حبشه، خدای خدانا باوران چنان روان گفتار و زیبا رفتار است که کسی را یارای جدل با او نیست. قبیله زبان هم از داده های پربار خدای ما برای ما خدانا باوران و مسلمانان است. البته که خدای ما پسا مولودات نسل های ما همه را به شاخه های مختلف تقسیم کرد تا یک دیگر را بشناسیم. برای درک افکار ما، هوش و ذهن برای ما داد، برای تشخیص شناخت و هویت و گروه ما چشمان با بصیرت برای مان داد و برای گپ و گفت ما زبان برای ما داد. این بشر بود که در مسیر تکاملی زمانی و خودی صاحب انواع گویش های منحصر به خود شد. چرا خدای مسلمانان، پیشا خلقت انسان، با ملائکه ها و فرشته های خلق کرده ی خودش شور و مشورت و گفت و مان داشت. در حالی که از سخن گفتن میمون خدانا باوران پیشا مبدل شدن به انسان کسی ثبوتی ارایه نه کرده است. در میان زبان ها و قبایل خدا داد مسلمانان و انسانان زبان پارسی با چند هویت به گروه بزرگی از انسانان روی زمین رسید. در این زبان، هویت های تاجیکی، هزاره گی، ایماقی و زبان های گویشی پارسی با گویش های مختلف محلی مانند هر زبان دگر در کشور ما هم شامل اند. گاهی بر بنای زیست در سرزمین های غیر پارسی نشین، پارسی گویان هم زبان های همان محلات را در پهلوی زبان خود شان فراگرفتند و چه بسا که در همان اجتماعات غیر پارسی گفتاری ادغام شدند. بار معنایی و ریشه تنی پارسی چنان توانا بود که حتا گوینده گان زبان های غیر پارسی هم، بیش تر پارسی گفتار شدند. باروری زبان پارسی نتیجه و برابند بیش ترین غیر پارسی زبان های کشور هم بوده است. ولی به یاد داشته باشیم که پارسی گفتاری یا لهجه ی پارسی داشتن یا شناسه ی خلقتی پارسی داشتن، مانع موجودیت شاخه هایی نه می شوند که پارسی را تشکیل داده اند. بزرگ ترین نمونه ی آن، هویت برادران هزارستان یا هزاره ی ما است در تمام سرزمین یا فراتر از آن. به همین

گونه تاجیک یک هویت و شناسه‌ی دیرین، کهن و بسیار بسیار پیشین مردمان جغرافیای بزرگی از سرزمین ماست که از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب کشور را در بر می‌گیرد. چه گونه است که حالا بسیاری از دوستان پارسی زبان ما تاجیک کشور را نادیده انگاشته و گاهی بر سبیل اهانت هم موجودیت این قوم بزرگ و گوینده‌گان آن را زیر پرسش می‌برند؟ ما، در این توشه، ابعاد مختلف شناسه‌ی تاجیکان کشور را به شمول تاجیکان جهان مورد بررسی و راستی آزمایی قرار می‌دهیم تا بفهمانیم که تاجیکان یکی از اهرم‌های سرنوشت‌ساز و یکی از پایه‌های تکاملی پارسی‌زبانان کشور و جهان است. نه کم‌تر و نه آن‌گونه که دوستان ما آن را انکار می‌کنند. مگر از یادمان نه رود مردود شمردن هویت تاجیکی تنها زمانی ممکن است که تمام پارسی‌گفتاران کشور به شمول هم‌زبانان گرامی هزاره‌ی ما با هویت شان رسماً وداع بگویند و پارسی را سنگ محک مبارزات خود اختیار کنند. بیداری و آگاهی هوشی انسان قرن بیست و یک کشور ما و جهان آن‌گونه ضریب بالا دارد که هر کنشی را با بد اندیشی و نیک اندیشی آن در همان ثانیه‌های اول بگو مگوها رصد می‌کند. اگر بحث هویت‌های ما همه خاتمه بیابد و تنها در پارسی نهادینه شود، آن‌گاه بیاید که دو رقم درشت هویتی تاجیک و هزاره را از پیش‌وندها و پس‌وندها و میان‌وندهای هر گفتار و هر نوشتار ما برداریم و تنها پارسی ما را پاس بداریم. ولی نه می‌شود که من از هویت تاجیکی خود امپراتوری بسازم و نام پارسی را استفاده‌ی ناصواب ناشیانه کنم و برای تو اجازه نه دهم که از هویت پارسی خودت مثلاً هزاره‌گی، ایماقی، هراتی، گردیزی، کندهاری، کاپیساپی، پنج‌شیری، پروانی، فراهی، زابلی، ننگرهار، بلخی، بامیانی، سمنگانی، فاریابی، بدخشانی، لوگری، لغمانی، کابلی، شمالی‌والی و همه‌ی کشوری سخن بگویی. این اندیشه، درست در خط اندیشه‌ی پشتون سیاسی تمامیت خواه قرارداد و دری‌چه‌ی تازه‌ی پرتاب سنگ سرکوب به سوی ماست.

بخش دوم

نیاز تاجیک و پارسی زبان به خودبرگردی! بخش سه:

آیا اسطوره‌ی تاجیکانه و یا اسطوره برای تاجیکان خودش دارد؟

خود برگردی چیست؟

خود برگردی، خود نه شناسی و خودشناسی نیست. در علوم متداوله و گونه‌گون انسان‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی موارد زیادی از خودشناسی وجود دارند. ولی خود نه شناسی فرایند مضحک از تعاملات قبول کرده‌ی جبری برای دوری از خویش‌شناسی هاست. در این برخورد که غالباً من آن را برای اولین تجربه بررسی می‌کنم، انسان خود نه شناس به دلایل فراوانی خشکیده و زمین‌گیر شده، بی‌تحرك و بی‌هدف و بی‌دورنمای سنجشی برای آینده زنده‌گی دارد. این روال زنده‌گی‌ها بیش‌تر به تقلید از حیوانات می‌مانند تا کاربرد خرد انسانی که انسان و بنده‌ی خدا آن را دارد. قرآن این‌گونه انسان‌ها را لایعقلون یعنی نابخردان می‌خواند، حتا فراتر از آن ایشان را کران و کوران و غافلان هم می‌گوید. دلیلش هم آن است که قرآن هستی انسان را بشارت داده و گفته که او را چی‌گونه خلق کرده و نفس و ما سواها را به او کاربرده و در کنارش فالهمها فجورها و تقواها هم برایش گفته است. یعنی برایش فهمانده که نفس برایش داده و مراد از نفس خلقت همان نفس فطری هم‌زمان به دنیا آمدن انسان است. در کنار آن که نفس برایش داده خوبی و بدی را هم برایش الهام کرده است. توجه به بنیاد خلقتی انسان یکی از شاخصه‌های اساسی انسان بودن است. یعنی انسان باید بداند که خدا گفته و جعلنا شعوباً و قبائلاً لتعارفوا. وقتی انسان دانست که او برای شناخت خودش و عشیره و قبیله اش به دسته‌های مختلف مردمی تقسیم شده است، الزامی است تا برای پایا بودن در زنده‌گی مردم شناس و هویت شناس خودش باشد، درست

است که انسان غیر اختیاری به دنیا می‌آید و انتخاب قوم و دین و مذهب و قبیله به خپاست او نیست، چنانی که پیدایش او به دست و خواست خودش نیست. ولی پسا رسیدن به عقل کامل او باید دریابد که ریشه‌ی تنه اش از کجا آب خورده و بلندای سپیدار هستی اش در وجود پدر و مادر به کدام یکی از سپیداران نخلستان هستی برابری دارد؟ نکته‌ی قابل اندیشه برای انسان درست همین بخش ماجراست که یا همه‌ی ماجرا را بر ضد او ختم می‌کند یا به نفع او. اگر اندیشه‌ی خردورزی داشت، راهی را می‌رود که مادر و پدرش رفته اند و قبیله یا قومی را تشکیل داده اند. این بخش، درست بخشی است برای خودشناسی که بیش‌تر اوقات در فصل عنفوان جوانی کامل می‌شود. خود نه شناسی ها در سیرتکامل زنده‌گی ها برای اشخاص به میان می‌آیند و آنان را از مسیر اصلی شناسه‌ی هویتی و خلقتی اش بی‌گانه و دور می‌سازند. در همین گیرودار سرگشته‌گی هاست که انسان تلاش نه می‌کند، به خود شناسی خودش پایا بماند تا خود نه شناس نه شود. چنان انسان باید یاد بگیرد که اگر روزی شکار جبر روزگاران خود نه شناسی شخصیتی و هویتی شد، با صریح و سریع به اندیشه‌ی برگرد به خویشتن و اصل خویش باشد. جامعه‌ی بشری در کشور ما در طی سه صد سال پسین بر خلاف جوامع دگر بشری در یک برنامه‌ی منظم اجباری در تبعیت از یک هویت خاص یعنی پشتون یا افغان طی طریق کرده است. برآیند چنین اجبار جابرانه، انکار غیر ارادی از خود شناختی غیر پشتون به ویژه تاجیکان بوده است. این نادیده انکاری هویتی و ایستایی تاجیکان در خط دفاع از پشتون سه صد سال را گذراند. تاجیکان تنها سه بار و به وقفه‌های کوتاه که جمعاً ۱۰ سال و ۱۰ ماه می‌شود، قدرت داری و حاکمیت سیاسی داشتن را تجربه کردند که آن‌ها هم پیوسته مورد سبوتاژ پشتون بود. پسا برکناری اجباری انوشه یاد ببرک کارمل تاجیک‌تبار (پشتون به شمول خود پدر خود شادروان ببرک کارمل، هویت تاجیکانه اش پنهان می‌کرد،)، که به هم‌کاری و هم‌دستی بیش‌ترین تاجیکان و پارسی زبانان صورت گرفت، رنگ هم‌کاری دکترینجیب با تاجیکان رنگ باخت و روز به روز سیاه شده رفت و در کنار آن هزاره‌ی پارسی زبان و اوزبیک هم از گزند شر دکترینجیب و پشتون هایش در امان نماند. این همان زمانی بود که تاجیکان و پارسی‌گویان خود نه شناس شده بودند. در این خود نه شناسی‌ها تا آن‌جا پیش رفتند که حتا به شمول خودم، باز هم در خط دفاع از دکترینجیب بر ضد تنی پشتون قرار گرفتیم. یعنی یک بار همه تاجیکان هم‌راه ببرک کارمل، خود نه شناس شدند و بر ضد او در کنار دکترینجیب

قرار گرفتند و یک بار دگر در خود نه شناسی باز هم پشتون را به نفع پشتون سرکوب کردند و سوگ‌مندانه من شامل گروه دوم بودم. همین حال در طرف راستی ها به نام تنظیم ها و رهبران جهادی بیش‌تر پشتون عملی شد و خوب‌ترین و کاراترین افراد پشتون راستی هم تاجیک و پارسی گفتار خود نه شناس بودند. تاجیکان و پارسی زبانان تاجیک و اوزبیک زمانی که دریافتند دکتر نحیب اصل و ریشه‌ی آنان را نادیده انگاشته و آنان را هیچ شمرده و بر طبل پشتون‌نوی خود می‌کوبد، اکثریت کامل و قاطع و در یک واگرد اقتدار مدارانه‌ی تاریخ‌ساز، خود برگردی را گزینه ساختند. یعنی از خود‌نه‌شناسی و خودفراموشی به خود شناسی برگشتند. در نتیجه این پشتون بود که قدرت را از دست داد و دانست که به قدرتش به تنهایی زور خودش نه بوده و به قول معروف این زور از کاکاهای پشتون بوده که انگور در تاک های پشتون بوده. کاکاهایش همان تاجیکان و پارسی گفتاران هزاره و اوزبیکان اند. دیدیم که تاجیکان و پارسی گفتاران و اوزبیکان در یک نگاه عاقلانه‌ی برگرد به خود چه‌گونه گلیم ماتم بر غم‌ستان پشتون سیاسی گسترده؟ دکتر شریعتی در کتاب بازگشتِ خودش درست همین مورد را نشانه رفته است. شریعتی می‌گفت:

جامعه‌ی ما مثل هر جامعه‌ی دیگری، و زمان ما مثل هر زمان دیگری قالب ریزی شده
»

و افکار آن قطب بندی و عقاید آن استاندارد شده است. تیپ‌ها مشخص و جهت‌های تعیین شده‌ای دارند. کذهبی، روشن فکر، تحصیل کرده، عامی، زبده مرتجع و مترقی، هر کدام قالبهای مشخص و رابطه‌های معلوم و زبان‌های فهمیده شده‌ای دارند که همدیگر را می‌فهمند. و هر کس در این عصر بخواهد مرد موفق باشد و عنصری باشد که در جامعه فهمیده شود و دارای طرز تفکری موفقیت‌آمیز باشد، باید در جامعه تعیین کند که من برچسب فکری ام چیست. دکتر شریعتی در کتاب بازگشت به جایگاه انسان شرقی در دیدگاه غرب می‌پردازد و با نقل قول از ارنست رنان می‌گوید غرب نژاد کارفرما و شرق نژاد عمده است. همچنین به نقل از زیگفرد میگوید غربی مغز صنعتی و اداری و تمدن ساز دارد اما شرق مغز احساسی و عاطفی متوسط و از اندیشیدن و نظام و نتیجه‌گیری امروزه عاجز است. در چنین شرایطی شریعتی می‌گوید ما باید به خویشتن بازگردیم. ایشان می‌گوید همه کوشش دو قرن اخیر غرب صرف ایجاد ایمان به غرب و بی‌ایمانی به خویش شده است». یا شریعتی باز می‌گوید: مقوله توسعه، عقب

ماندگی، انحطاط، اصلاح دینی و بازگشت به خویشتن از جمله مباحثی است که روشنفکران و محققان ایرانی را مدت های مدید به خود مشغول داشته است. علت طرح این مباحث در دوران جدید این بود که ایرانیان با چالش های جدیدی روبه رو بوده و در مقایسه با غرب متوجه ضعف و انحطاط خود شدند. همچنین از زمانی که هویت ایرانی در مواجهه با غرب به مسئله تبدیل شد « کیستی ما » دغدغه اصلی ذهنی روشنفکران ایرانی شد. پس از این پرسش هایی از قبیل اینکه ما کیستیم و چگونه باید باشیم، مطرح شد. نظریه پردازان غربی نیز با تقسیم بندی ملل به دو گونه مدرن و سنتی و یا بومی و متمدن به طرح این پرسش ها در ذهن روشنفکران غیرغربی دامن زدند. آنها با طرح اینکه تجدد پدیده ای عقلانی و جهان شمول است، روشنفکران این سرزمین ها را بر سر یک دوراهی قرار دادند که ناگزیر به انتخاب یکی بودند؛ یا اینکه سنتی و بومی عقب مانده بمانند یا با پذیرش ارزش های غربی و گام نهادن در مسیر آنها از این وضعیت رهایی یافته، پیشرفته و متمدن شوند. در نظریه مدرنیزاسیون، فرهنگ های بومی و سنت ها به مثابه « خودآگاهی کاذب » مانع توسعه بوده و برای رسیدن به توسعه باید نفی شوند. نظریه مارکسیستی نیز که برای توسعه، راه متفاوتی را نشان می داد فرهنگ های بومی را بازتاب زیربنای اقتصادی می دانست که مانع آگاهی طبقاتی بودند و به همین دلیل نمی توانستند نقش مثبتی در توسعه یافتگی ایفا کنند. نظریه مدرنیزاسیون با پیش فرض گرفتن برتری غرب به حفظ سلطه و هژمونی غرب کمک کرده، به توجیه عقلانی آن می پرداخت و به دیگر ملل اعلام می کرد که راهی به جز مسیر غرب و پذیرش ارزش های آن برای رهایی از معضل عقب ماندگی وجود ندارد. « ما از غرب و شرق می گذریم و در مورد خودمان بحث می کنیم که چه گونه بر خود برگردیم؟ تاجیکان فرصت های زیادی را در حکومت داری ها از دست دادند. با آن که همه قدرت در دست شان بود، همین وحدت گفتند و همین وطن گفتند و همین ملت واحد گفتند. این گفتارها هرگز از تهی دل شان نه بود و بل برای محافظه کاری ها چنین می گفتند. در این مورد متأسفانه نامأنوس همه رهبران تاجیک و پارسی زبان به شمول شادروان ببرک کارمل، استاد ربانی و احمدشاه مسعود و مارشال فهیم و از اوزبیکان مارشال دوستم از هزاره ها خلیلی و محقق و دانش تقصیر درجه اول دارند و دگران پسا آنان در ردیف دوم قرار دارند. در این میانه من به نوشته ی اخیر آقای بهرمان نجیمی کاملاً موافقم که پیوند های خویشاوندی تاجیک با پشتون هم ضربات مهلکی به هویت

پارسی زبانان عمدتاً تاجیک در سراسر کشور وارد کرد. عبدالله نمک حرام، قانونی بدبخت، داماد تاجیک گلبالدین از این مثال های شوم اند. قانونی تا آنجا ذلیل شد که بی مهابا و بدون صلاحیت حتا صریح اعلام کرد که تاجیک را کسی قدرت اول نه می دهد. پشتون مزدوران دگر تاجیک و هزاره و اوزبیک کم نیستند که من تین جا نام ببرم. پس به عنوان پایان سخن برای خود برگردی، از همه ی تاجیکان کشور می خواهی تا درکنار پارسی دوستی شان پارسی پاس داشتن شان فراموش نه کنند که آنان ستون اصلی ساختار اجتماعی پارسی کشوری و جهانی اند. آنانی که تاجیک حتا تاجیک شده اند و تا حال به خود نیامداند بدانند که بدون وداع با پدیده ی زشت خود نه شناسی و بدون برگرد به خودشناسی و خودبرگردی، بازمانده ی کاروانی هستی که گرگ های درنده ی دشمن می بلعدتان. واگردی به خود از هر گاه و هر جا درست مانند برگشتن از یک ضرر جانی به سوی حیات است.

بخش سوم

آیا اسطوره‌ی تاجیکانه و یا اسطوره برای تاجیکان خودش دارد؟

من با درنگ بر این که تا هنوز شناسه‌ی نو یا هم بازشناسه‌ی همه‌گانی تازه فرهنگی جهانی و کشوری ما در مورد اسطوره پدید نیامده به نام اسطوره باور نه دارم. چرایی آن هم بر می‌گردد به همان برداشت‌های دوگانه‌ی بزرگان فرهنگ از این واژه‌ی عربی. ولی این‌جا آن را به کار می‌برم. به نشانه از آن که در شناسایی‌های خود بزرگان فرهنگ و شناساندن برای ما، اسطوره را کاربرد داستانی، افسانه‌ی و پدیده‌ی راستی گذشته پنداشته‌اند. پس می‌شود برای شناساندن قهرمانان و سرداران تاجیک همان بخش دوم شناخت اسطوره را کار ببریم که رهنمون دانستن ماناک اسطوره به برابر دلآوری، ناموری، جنگ‌جویی و سرداری فداکار و نترس سپاه هم است. و در گستره‌ی با پهنه‌تر بازگوکننده‌ی ستر بودن و ستیزا بودن با دشمن برای بقای خود و دفاع از بسته‌گان، دودمان، شناسه و هویت و تیره‌ی خود و سرزمین خود است. اسطوره در این چنین گفت‌وومان‌ها تنها به یک کس و یک تن، آغاز و فرجام نه دارد، بل که پهنه‌ی گسترده‌ی جغرافیایی، سرزمینی، زیستاری و هویتی یا تباری ویژه را می‌پوشاند. اسطوره‌ها در کشور‌های دارای نژاد‌های یکه، زبان‌های یکه، مردمان یکه، گویش‌های یکه و سرزمین‌های یکه بیشتر شناسایی، پذیرش و زیادی دارند تا کشور‌های با تبار‌ها و هویت‌های چندگانه، زبان و سرزمین و فرهنگ‌های چندگانه. این ارزش در کشور‌هایی که پرداختن به گذار در لایه‌های دولت-ملت شدن را گذرانده و هم‌دگر پذیری، برابری، رفاه همه‌گانی بدون تمایز و برتری‌جویی یا برتری‌خواهی را نهادینه ساخته‌اند، بسیار با ارزش است. به عنوان نمونه فوتبال در اروپا یک ارزش است و یک بازی اسطوره‌ساز راستی و همه‌گانی. ولی در هم‌چشمی‌های اروپایی هر کشور به اسطوره‌سازی خودش می‌اندیشد. یا در دگر بخش‌های زنده‌گی همین‌گونه. اگر ارسطو و افلاطون و سقراط، نیچه، مارکس و انگلس، اسپینوزا، نیوتن، دکارت، گوته، اسکندر و یا هر خردورز و دانشمند یا ورزش‌کار درون اروپا را اسطوره‌های اروپایی در رشته‌های شان بدانند، ولی هر یک شان در کشور‌های خود اسطوره‌ی ملی برای مردم خودشان‌اند و بدون برتری یا بدتری به

گونه‌ی موازی ارزش معنوی اسطوره‌ی دارند، به ویژه که دولت‌ها هم دولت‌های مردمی اند و بدون اندیشه‌ی برتری پسندی نسبت به مردم خود یا یکی را برتر از دگر دانستن احترام دارند و شایسته‌سالاری را ارج می‌نهند که اسطوره‌ها را بار می‌آورند. اسطوره‌ها در کشور‌های مانند کشور ما هیچ‌گاه به گونه‌ی ملی و حماسی پذیرفته نه شده‌اند. چون حاکمیت‌ها، سلطنت‌ها، قدرت‌ها و سرمایه‌ها همه و همه در سه صدسال پسین به دست و اختیار یک قوم غاصب و ظالم و تمامیت خواه پشتون بوده. پس اسطوره‌ی ملی نه در گفتار و نه در رفتار و نه در داستان‌های اساطیری این زمان‌ها وجود نه داشته و نه خواهند داشت. ولی تاریخ گذشته‌ی کشور ما در پیش از سه صد سال پسین نشان‌دهنده داشتن هزارها اسطوره بوده که کتاب‌ها از نام‌های شان و کتاب‌خانه‌ها از کتاب‌های اندر توصیف شان انبار اند. در سه صدسال پسین هر چه قهرمان ظهور کرده هرچه اسطوره بوده از پارسیان و اوزبیکان و تاجیکان و غیر افغان‌ها بوده. ولی حکومت‌های افغان = پشتون هرگز چشم دید به آنان نه داشته‌اند. این کوته‌نکری و جهالت شاهان و سلاطین پشتون=افغان تا جایی بوده که چشمان شان یارای دیدن آن همه رشادت و اسطوره آفرینی را نه داشتند، با آن که همه‌ی آن اسطوره آفرینی‌ها برای پایایی حکومت‌های شان صورت می‌گرفت. از احمدشاه که خودش بیش‌تر با خراسانیان در آمیخته و از همت آنان به جای‌گاهی رسیده بود، تا غنی چوغچی هیچ‌یک آنان ارزش آنانی را نه دانستند که در عرصه‌های مختلف علمی، فرهنگی، تاریخی، نظامی، سیاسی، ادبی، اجتماعی، ورزشی، آموزش و پرورش، صحت و بازرگانی و... هم بیش‌ترین اسطوره‌ها را داشتند و هم اسطوره‌سازان تاریخ بودند. پشتون که خودش هیچ چیزی نه داشت و نه دارد. تعریف اول اسطوره به همین پشتون یا افغان مصداق است که قهرمانان دروغین و پوشالی مثل وزیر مجداکبر و ملالی و ده‌ها تایی دیگر بر مردم تحمیل کردند و شاهان و سلاطین شان در داخل به زور شانه و بازوی مردمان عمدتاً تاجیکان و پارسی‌زبانان و اوزبیکان به قدرت می‌رسیدند. در خارج به انگلیس برده‌گی و جاسوسی و غلامی می‌کردند. همه پارسی‌زبانان به ویژه تاجیکان هم در اسطوره‌سازی و اسطوره‌داری واقعی و حقیقی کشوری نقش ماندگاری داشتند. اگر اسطوره را یک الگو هم بدانیم، اگر اسطوره را یک روایتی از جنگاوران جهان یا دانشمندان جهان یا کهن‌نگاری‌های اساطیری بدانیم، پارسی‌زبانان و تاجیکان هم از

آن‌ها بهره برده اند و هم خود بخشی از آفریدگاران چنان شخصیت‌ها و تاریخ‌های اسطوره‌پی بوده اند.

پژوهش‌گران در نبشته‌ها و گندوکاوهای شان، تاریخ کشور ما را به سه دودمان روی آورده‌گان پیش‌آمدهای اساطیری نسبت می‌دهند، به این گونه:

الف: پیش‌دادیان

ب: کیانیان

ج: اسپه

من چه از منظر و نگاه خودم به اسطوره نگاه کنم یا از منظر برداشت خودم به تاریخ اساطیری میهنم بنگرم، غالباً موافقان و مخالفانی داشته باشم. مگر من تاریخ و اسطوره و گفتارهای‌های حقیقی اسطوره‌پی را در وجود اشخاص و گذر زمان تاریخ هم می‌بینم. در دریافت‌هایی که من از قلم اندیش‌مندان کشورم و مطالعات خودم کردم، دانش‌مندان و پژوهش‌گران تاریخ اسطوره‌پی کشور ما را بیشتر بر سه منبع استوار می‌دانند یعنی: متون اوستایی، شاه‌نامه‌ی فردوسی و داستان‌های شفاهی. داستان‌های شفاهی این دوران تاکنون نیز در میان مردم ما سینه به سینه تکرار و انتقال شده و هم‌اکنون هم ادامه دارند. درباب شاه‌نامه‌ی فردوسی بزرگ و دیدگاهی که من دارم، منحصر به دید خودم است و در یک فرصت مناسب به آن می‌پردازم. چون با برآیند فرایندهای‌های جدید در علوم معاصر و به ویژه کهن‌شناسی باید پرداخت‌های شاه‌نامه‌ها از جمله شاه‌نامه‌ی بزرگ فردوسی بزرگ را هم شکافت. به دلیل این‌که آقای شهرانی با نوشته‌ی مبتذل شان که کج دار و مریض و مریز است، فردوسی و حضور شان در دربار سلطان محمود را به سُخره گرفته است. نه می‌گویم که با دانش نوین تاریخ و اسطوره نه می‌توانیم در شاه‌نامه کاستی‌پی را بیابیم، ولی این را هم نه می‌توانیم تحمل کنیم که اشخاصی مانند آقای شهرانی در لباس دوست، گرگ گله‌ی مشترک ما باشند و شاه‌نامه‌ی زیبای فردوسی ما را دزدانه گویا به دوستی سر بخورند. من پیش از درآمد به پرداخت اسطوره‌ی تاجیکانه، برای نجیب بارور، افتخار، شاه‌نامه و پنج‌شیر نامه سرای جوان و مستعد تبارم و شناسه‌ی تاجیکانه‌ی کشورم پیش‌نهاد دارم تا بارها لنگر خرد را در نام‌گذاری و هم در ریشه‌یابی کهنی اساطیری پارسیانه و تاجیکانه‌ی کشور به شاه‌نامه‌ی شان سنگین سازند. تا نه شود روزی، زاغ و زغنی به

بدنگری بپردازند. چون مولانای بزرگ در مثنوی خودش ما را به کاربرد بیش‌تر عقل مان هوش‌دار داه است :

«لنگر عقلست عاقل را امان ** لنگری در یوزه کن از عاقلان»

البته چنانی که فلاسفه در آغازین مبحث مقدماتی فلسفه یا خردورزی می‌گویند. سره سازی یا همان نقد واژه‌ی عربی برای هیچ بزرگی، کوچکی نه می‌آورد. یا مداحی برای تایید اثرش کوچکی آن را بزرگ نه می‌سازد. شاه‌نامه‌ی بارور هم به گمان غالب از دسته‌ی اول است انشاءالله. این‌جا بر می‌گردیم به بحث موجودیت اسطوره یا تاریخ اساطیری تاجیکانه‌ی کشوری برای الگو قراردادن جوان تاجیکی. کشور ما ضربات مهلکی در سه صدسال پسین اشغال توسط گروهی بنام افغانه خورده است که اگر با تاریخ پیشین‌هم‌راه بدون مرزهای منطقه‌ی مراجعه کنیم، روایت‌های اساطیری، رزمی و فرهنگی مشترکی با جهان اسطوره‌ها و تاریخ‌ها داریم. در صد سال پسین تاجیکان کشور، با وجود تمام مشکلات در تمام جغرافیای سرزمین ما هم تاریخ‌های حقیق ماندگار و هم تاریخ اساطیری با افتخاری داشته‌اند. که می‌توانند نماد‌های بهتر اندیشی نسبت به شناسه‌ی تاجیکانه باشد. این موارد حد اقل محور کابل پروان کاپیسا، پنجشیر، بغلان و بدخشان و تخار و کندز و غور و بادغیس و هرات و تقریباً همه‌ی کشور بیش‌تر بوده‌اند و شهید امیرحبیب‌الله، خادم دین رسول الله، میر بچه‌خان، میر مسجدی خان، مسعود قهرمان ملی، ببرک کارمل، استادربانی، جلال رزمنده، جنرال باب‌جان، شادروان نبی عظیمی، جنرال شهید احمدالدین و داود تخار و اخیراً اکمل قهرمان شهید، و () فرمانده شهید نستوه اندراب‌ها و شهید مقاومت دوم () که در بغل پدر قهرمانی در کوه‌پایه‌های پنج‌شیر شهید شد سرزمین‌های و دگران از این تاریخ سازان حقیقی و اسطوره سازان امروز و تاریخ اساطیری حقیقی به تعریفی که امروزه از اساطیر داریم‌اند. پس تخمه‌ی نو، میانه، کهن‌سال و همه‌ی تاجیکان این اسطوره‌های شجاعت و اسطوره سازان و مانند آنان هزاران دریند طالب جانی، شهید و زنده‌ی تاجیکان و پارسیان را فراموش نه کنند. استاد یعقوب یسنا. در نبشته‌ی مبسوطی منتشره‌ی تارنگاشت جاده‌ی ابریشم به اسطوره در کشور ما نگاهی انداخته و در بخشی می‌نگارند: «پیشینه‌ی جغرافیای فرهنگی و اساطیری افغانستان (خراسان)، ایران و ماوراءالنهر (ایران فرهنگی)

افغانستان از نظر موقعیت در وسط جغرافیای فرهنگی--ای قرار گرفته که ما آن را ایران فرهنگی یا آریانا می‌گوییم. در غرب افغانستان، ایران قرار دارد و در شمال آن کشورهای آسیای میانه. جغرافیای افغانستان در شکل-گیری روایت‌های فرهنگی، اساطیری و حتا تاریخی ایران فرهنگی و آریانا جایگاه خاص و مهمی داشته- است که خاستگاه بسا روایت-های اساطیری، پهلوانی و پادشاهی اوستا و شاه‌نامه جغرافیای افغانستان بوده است. اگر به مبنای شکل-گیری هویت مشترک فرهنگی (آریایی و ایرانی) توجه کنیم، هویت آریایی و ایرانی و جغرافیای ایران بزرگ فرهنگی به یک روایت اساطیری (که خاستگاه آن یک جغرافیای کوچک اساطیری به نام «ایران-ویج» است) برمی‌گردد. ایران-ویج در اوستا از نخستین سرزمین-هایی است که اهوره‌مزدا آفریده است. این سرزمین در مرکز جهان قرار دارد. پانزده سرزمین دیگر دورادور ایران-ویج آفریده شده است. اهورامزدا می‌فرماید:

«من هر سرزمینی را چنان آفریدم که ارجند بس رامش-بخش نباشد. به چشم مردمان-اش خوش آید. اگر من هر سرزمینی را چنان نیافریده بودم که ارجند بس رامش-بخش نباشد. به چشم مردمان-اش خوش آید، همه‌ی مردمان به «ایران-ویج» روی می-آوردند.»

«نخستین سرزمین و کشور نیکی که من اهوره‌مزدا آفریدم «ایران-ویج» بود بر کرانه‌ی رود «دایتیا» ی نیک. پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیاره‌گی «اژدها» را در رود دایتیا بیافرید و «زمستان» دیوآفریده را بر جهان هستی چیره‌گی بخشید» (اوستا، ۱۳۸۷، ۶۵۹).

بنابه روایت-های اساطیری ایران-ویج سرزمین مقدس، مینوی و بهشتی است که روزگاری گروهی از انسان-ها در آن می-زیسته-اند. اما بنابه عوامل طبیعی (سردی زیاد) یا عوامل اجتماعی از این سرزمین به بخش‌های دیگر جهان آواره شده‌اند. بسیاری از دانش‌مندان به این نظرند که ایران-ویج جایی در آسیای میانه در حدود خوارزم (خیوه) بوده است (اوستا، ۱۳۸۷، ۹۳۸).

احتمال دارد در آغاز یک طایفه در ایران‌ویج زنده‌گی می-کرده، سرانجام این طایفه به دو طایفه تبدیل شده که بر سر قلمرو یا تفاوت-های فرهنگی باهم درگیر شده‌اند. این درگیری می-تواند نخستین درگیری دو طایفه (ایرانی و تورانی) از یک تبار باشد که در ایران-ویج اتفاق افتاده است؛ در اوستا و شاه‌نامه روایت شده است. طایفه‌ی ایرانی در

محور روایت و طایفه‌ی تورانی در حاشیه‌ی روایت قرار گرفته است. روایت ایرانی روایت نیکی و ایران نماد سرزمین نیکی (اهورایی) اما روایت تورانی روایت شر و توران نماد سرزمین بدی (اهریمنی) دانسته شده است. این روایت از اوستا تا شاهنامه توسعه و تحول یافته، به روزگار ما رسیده است.

امروز در منطقه همه خود را نماینده و صاحب روایت ایرانی می‌دانند، هیچ‌گروهی نیست که خود را نماینده و صاحب روایت تورانی بداند. ما در تاریخ روایتی نداریم که از چشم‌انداز تورانی روایت شده باشد. روایتی که از تورانی در اختیار داریم، روایتی است که از چشم‌انداز ایرانی و در روایت ایرانی ارایه شده است. طبعا اگر روایتی از چشم‌انداز تورانی می‌داشتیم در آن روایت حتما ایرانیان نماینده‌ی بدی و تورانیان نماینده‌ی نیکی دانسته می‌شد. تورانیان تورک نیستند. تورانیان و ایرانیان قبیله‌های ایرانی بوده‌اند که باهم اختلاف مذهبی و قبیله‌ای پیدا کرده‌اند. «تاجیکان کشور ما هم باید درک کنند که شکار برخی دوستان به ظاهر هم‌زبان خود نه شوند ترفند‌های موشکافانه و غیر مرئی تاجیک‌زدایی را بدانند. زیرا در این صورت است که لشکر بزرگ پارسیان کشور و جهان دفاع کرده می‌توانیم. اگر خود مان تاجیکانه بودن مان را دفاع نه کنیم و پایای بی شکست نه سازیم، هرگز قامت استوار سپیدار پارسی را پاس‌داری کرده نه می‌توانیم.

بخش چهارم

تاجیکان در چنگال فاشیسم و پشتون سیاسی مدرن؛ مگر احمدزی های فراری قهرمانان پشتون خود می باشند.

برنامه های دورنمایی تاجیک زدایی و قدرت گرایی پشتونیزم شامل روند جدیدی از تاریخ شده که در بیست سال اخیر نهادینه شد. تاجیکی که به قول شادروان استاد احمدعلی کهزاد پرورندهی زبان فارسی دری در جهاناز خط مبداء بخش های شمالی افغانستان یعنی پامیر تا هریرود و ماورالنهر بوده دیگر به نابودی می رود. نگرانیما از اضمحلال زبان پارسی دری یا دری پارسی نیست. این زبان نه تنها نابود نه می شود بل هرروزی بارورتر شده می رود. این جا بحث ما بحث بود و نه بود حضور فیزیکی و اقتداری تاجیکان در امور کشوریست که از بد حادثه سرنوشت شان به دست چند تاجیک اسیر دست هوای نفس و قدرت گیری شخصی و خانه واده گی بودند و در نتیجه ضربه ی بسیار سهمگین را بیش تر از نخبه های پشتون پارسی گویانی که بیست سال اخیر را به شدت شخصیت فروشی کردند، هویت فروشی کردند و تن به برده گی پشتون سیاسی دادند. پشتون سیاسی امروز پشتون عصر عبدالرحمانی نیست که به دست خود کله منارهایی از پارسی گویان بسازد. پشتون عصر مدرنیته مدرن امروز بانکتایی و کف و کالر و باخنده قبر تاجیک پارسی زبان را توسط نادان های خوش لباسی از خود پارسی گویان حفر و آنان را دفن نمود. ۹۰ درصد نسل به اصطلاح رهبری امروز تاجیکان از جبون ترین ورهزن ترین رهبرانی اند که جهان به خود دیده است. البته اینان در پی دادرزگاران خودها را رهبران تاجیکان و پارسی گویان قلم داد کردند ورنه هیچ کسی ایشان را برنه گزیده بود. برخی ها به آنان اوپورتونیست خطاب می کنند. اما من می گویم اوپورتونیست هزارها بار باشرف تر از ۹۰ درصد نخبه نماها و ره برچه های تاجیکان و پارسی گویان طی بیست سال اخیر اند. تعریفی که پروفیسور کونترایدن به اوپورتونیسم داده است مکمل ترین نوعی تعریف از اوپورتونیسم است که هیچ یک از همین ۹۰ درصدی قدرت گرایان تاجیکان پارسی گوی حتی به الفبای آنها نه می رسند. در نام گیری از آنان که بارها تکرار شده سودی نه می بریم.

نقاط و نکات ضعف آن سالاران کاذب تاجیک و پارسی گویان و هزاره ها در حدی بود که حتا جنرالان و افسران ارشد یا درجه دوم و سوم در قوای مسلح هم قوت ابتکار و اراده و مقاومت و روش های مقابله با زمان را از دست دادند. حالا هرنامی که به آن بدهیم جزء

شکست چیزی نیست. اما شکستی که برپای اقتدار آن فقط در راهمین مقاومت تازه شکل گرفته است. اما مشروط به آن که حضور محسوس و نامحسوس آن ۹۰ در صد جنرال‌نماها و رهبرنماهای جبون‌دی‌روز شامل این حرکت ملی نه‌شود. پشتون‌سیاسی و اقتداری ملامت نیست:

من باز هم برخلاف عقاید دیگران پشتون اقتدارگرا و تبارگرا و تبارطلب را ملامت نه می‌دانم. آنان از پدران شانیک‌داعیه و یک ودیعه را به ارث دارند که باید مقتدر باشند، حاکم باشند، جابر باشند، جانی باشند، بی‌رحم‌باشند، قاتل باشند. اما نه برای تضعیف اقتدار قبیله که برای اقتدار تک‌تباری. به همان دلیل است که ما در هیچ‌برهه‌ی از تاریخ به یاد نه‌داریم که پشتون‌سیاسی و پشتون‌اقتدارگرا پسا فراغت از نبردهای میان‌قومی وحتا در جریان چنان نبردها افکارسیطره ازدست‌دادن پشتون را داشته باشند. در آن‌صورت همه یک‌مشت واحدبر دیگران ضربه وارد می‌کنند.

پشتون‌درانی و پشتون‌غلزایی و احمدزایی در قرن ۲۱!

اقتداری که بیست‌سال پیش دوباره و دو دسته توسط نادانی‌های سیاسی تاجیک تبارها، هزاره تبارها، ازبیک و ترکمن‌تبارها و اقوام دیگر به پشتون درانی داده شد جفای‌بزرگی بود که کشور را دوباره به سمت مرکز‌محوری و استبداد‌رأی سوق داد. در این قمار همه بازنده شدند به جزء پشتون مربوط هر دو گروه و شاخه‌های آنان. اماکرزی چرسی، نسبت نه‌داشتن قوت‌رهبری نه‌توانست اقتدار درانی‌ها را آن‌چنانی که بود حفظ‌کند. او در خودکشی و بی‌گانه‌پروری کم‌تر از خاینان تاجیک و پارسی‌گوی برای مردم خود خیانت نه‌کرد. او سرانجام چنان شرم‌نده‌گشت که اگر از انتخاب غنی به‌جای خود سکتته هم نه‌کرد، اما هرگز هم آرام نه‌خوابید. اشرف‌غنی تاریخ‌گذشته‌یجدل‌های غلزایی-درانی را خوب به یاد داشت. به قول مأمون درغل‌بابای فراری می‌دانست که فرصتی بهتر از امروز سپردن قدرت به غلزایی‌ها و احمدزایی‌ها و راندن درانی‌ها هرگز میسر نه‌خواهد بود. چنان شد که کرد و فریب‌دادن کرزی به هم‌کاری آمریکا توسط غنی کاملاً محتمل بود. اما کرزی و حواریون او که کم‌تر از هم‌تباران واقوام خودش و بیش‌تر غلزایی‌ها بودند آگاهانه و نا آگاهانه همه رخ‌دادها را نادیده انگاشتند و نتیجه چنان شد که حتا قبر پدر مرحوم کرزی را منفجر ساختند و دیدیم و می‌بینیم که کندهار و هلمند و ولایات غیر غلزایی، پشتون‌های درانی در چی حالت غم‌انگیز و اسف‌باری قرار دارند. و خود آقای چرسی هم در نوعی حصر و حبس‌خانه‌گی به سر می‌بزد.

برای پشتون پیروز، نام و نشان ارزشی نه دارد:

بیشتر دیده ایم که بسیاری از کاربران شبکه‌های اجتماعی، نگاره‌هایی از پشتون‌های دیروز را به هم می‌رسانند که ارکان قدرت بودند و حالا در باش‌گاه‌های حفاظتی یا در محوطه‌های مهاجرتی و یا در حالت‌های بدی قرار دارند. این امر به دو دلیل یک اشتباه راهبردی کاربران است:

اول این که هیچ یک از اهالی شامل اقتدار در قدرت، بی‌پول و بی‌اسعار یا ارز خارجی بیرون نه شده اند و هرکدام برابر توانایی‌های خودشان مانند دزدان دیگر اقوام پول و ثروت دارند و چنان نمایش‌ها رد گم کردن افکاراز توجه به آنان است.

دوم این که برخلاف دزدان سایر اقوام برای پشتون مهم است که پیروز شده و دیگران را کنارزده و به قوم خودافتخار آورده. مثلاً برای جنرال ولی محمد احمدزی چی ارزشی دارد که حالا در کجاست؟ بروید و قهرمانی او را از پشتون احمدزی پرسید و یا علی‌زی و یا زی‌های دیگر و خیل‌های دیگر. آنان هرگز دنبال نام و نشان و غیرتشخصیتی اجتماعی نیستند. برای آنان حالت امروز افغانستان، ضجه و ناله‌ی مردم افغانستان، شکنجه و کشتار ملت افغانستان در حقیقت یک جشن و دست‌آورد است. و در قصبیح‌القلبی که می‌دانیم چقدر بی‌رحم اند.

برعکس ما در تاجیک تباران و فارسی‌گویان کسانی را داریم که فرزندان شان و پدران و برادران و خواهران شانبارگبار مسلسل‌های خودکار منسوبان پی پی اس پشتون به شهادت رسیدند و مسموم شدند و شکنجه و مجازات‌شدند و یا با انتحار شهید شدند، اما برای حفظ قدرت خودشان از خون جگرگوشه‌های شان گذشتند. اگر اصلاح نه شوید اگر به خود نیائید از کوهی غرور که گاهی هم دارید آن را هم از دست می‌دهید. چون تاجیکاناز سوی خودی‌های نادان شان در چنگال پشتون اقتدار گرا بوده اند.

خودبرگردی به تاجیک، ارزش زنده‌گانی دارد!

من سعی دارم پس از این تا زنده‌ام و تجزیه‌ی کشوری صورت بگیرد، دیگر کشورم را به نام افغانستان در گفتار و نوشتاری که دارم استفاده نکنم. فقط کشورم، زادگاه‌ام و سرزمین ام می‌گویم. تویی که می‌خواهی باپشتون‌گرایی سیاسی و تباری مبارزه کنی، هم چنان کن. مبارزه همیت است. هویت خودت بر از دست‌بردخفاشان برون کن.

توشه‌ی انگبینی برگشت آسوده‌گی و آرامش و نابودی نکبت جنگ و ستیز آرزوی ماست. مگر در ستیز برای آزادی. پس هر پارسی‌خانه را چندین آرشی باد، هر کمانی را

یک پارسی رستمی باد، هر تیری را شانهای پرتاب سهراب سمنگانی پی باد، هر کوره پی را گرز دشمن شکن کاوه پی باد، هر بیشه پی را دخت سرکش و دلاوری باد تا تازیانه ی رهایی و تیر خلاص از برده گی را رها کنند و در دیدار دیگر هر که زنده بود در هوای استقلال نفس می کشید، این کوتاه خامه ی پر از آرزو های من برای آزادی برخواند و آزادی را از سوی من هم اگر نه باشم، بر همه گان شادباد گوید و عروس آزادی را در آغوش کشد و ما را از نیایش برای بخشایش فراموش نه کند.

برخی تاجیکان و پارسی گفتاران صاحب اقتدار که سال ها به مردم خود جفا کردند و نجیب و غنی و خلیل زاد و کرزی را دست و پا بوسیدند، به جای پوزش خواهی از مردم شان، می گویند: «حالی وخت ای گپا نیس که تو چی کدی و مه چی کدم. از دید من، دقیق ترین وقت همین است که در پوز های شما زده شود. اگر شما با مناعت می بودید، امروز همه شکاف های طبقاتی، نه سیاسی و نه ملی در حد انفجار بزرگ نه می شدند و حقوق همه به جایش بود و هر کسی مساوی و برابر و متوازن در تقسیم قدرت و ثروت و انکشاف متوازن و امور اجتماعی، سیاسی، زبانی و قومی خود کنار هم می بودند. پس تا زمانی هر کدام شما ها از مردم پوزش نه خواهید، دشمن اصلی شان شما هستید. طالب که خط روشن دشمنی با تاجیک و پارسی دارد. مبارزه با طالب ساده تر از مبارزه با شماهاست که در پی ویران گری هر اقدامی برای مقابله با طالب هستید تا قدرت که نه می دهندتان، بل که ثروت از دست رفته ی تان را ولو کم تر، دوباره ی تان برای تان بدهند. داوری کهنی کار ما نیست اما گاه شمار روزگار خودش به داد هر یک مان میرسد، نقد یا روایت اخلاقی از روش های ما نوعی کهن نگاری ست نه داوری.

بهتر است در روایات مان منصف باشیم نه غالی.

هر یک ما حاصل بذری استیم که ریشه تنیدیم، قد کشیدیم، سبز شدیم و باروری یافتیم، یکی ما پاییدیم در غنودن خم و پیچ روزگار دیگری از هم زادان ما نه داشت مجال قرار. اگر فرورفته در خود و برای خود نه شویم و و راوی کین توز روایات باشیم آن گاه ست که ما راوی نه، بل، دغدغه آفرینان استیم. البت، پر ارزش است که خواننده ی بی کین و حق نگر بودن هم شرط اساسی خردورزی ست.

در هویت ستیزی و شخصیت ستیزی های مان گاهی خود مان و نا آگانه سهیم می باشیم. به عنوان نمونه :

نود در صد نمایه های کاربران تاجیک و پارسی زبانان افغانستانی شبکه های اجتماعی به جای گذاری نگاره های خود، نگاره های مشاهیر جهان را وام می گذارند، اینان هنوز مفهوم خودشناسی را نمیدانند و حس خوداندیشی و خود باوری و خود پروری نه دارند. این جاست که انتظاری از آن ها برای هویت شناسی و دفاع از هویت کم رنگ می شوند، مگر آن که در یک تغییر کلی و محوری فکری و خود اندیشی و خود باوری بچرخند و خود را دوست داشته باشند و پس از آن به حفظ هویت خود فداکار شوند.

ما را در نزدیک به سی ده سال به نام نادرست هویتی پامال کردند و همه چیز مان لگد مال سیاست های تباری و انحصار قدرت تباری شد و خود ما هم که سر بلند کردیم مقلد و دوست دار بیگانه تر از بیگانه های درونی شدیم.

همه ی ما با نگاره ها و نمایه های سر می خوریم که در فارسی دری نام شان را درست نوشته نه می توانند امانگاری از یک هنرمند مشهور را در نمایه ی خود گذاشته اند. این جا دیگر کسی ملامت نیست و او که به خود باور نه دارد با هویت خود چی خواهد کرد؟ چنان است که کمر هویت ما شکسته می شوند.

بیا بید خود مان خود مان باشیم و با هویت خود مان در غیر آن ما را می بلعند. ببینیم که چه گونه در خرد شدنمان کار می کنند و چه سان خود مان خود را نابود می کنیم.

#بخشی از نوشته های آقای صاحب نظر مرادی:

«مسئله ی زبان و قوم در افغانستان؛

افغانستان با توجه به توازن تاریخ، اهالی، فرهنگ و جغرافیا یک کشور طبیعی نمی باشد یا بهتر است بگوییم یک سرزمین اقلیت های قومی و تباری می باشد که پس از زمان زمام داری عبدالرحمن خان با از دست دادن و مثلنمودن جغرافیای تاریخی خراسان بزرگ و مرز بندی های من در آوردی آقای دیورندو سالسبری مطابق مصلحت کشورهای استعمارگر زمان بوجود آمده است. ساختارهای تباری، فرهنگی و هویتی آن هر گروه اجتماعی را در محور خواستگاه تباری، زبانی و هویتیش مصروف نموده است. کسانی که با جغرافیا و وضع اتنیکی افغانستان آشنایی دارند، بخوبی می دانند که از شمار حدودا سی قوم و تبار افغانستان، چهار قوم بزرگتر (تاجیک ها، پشتون ها، هزاره ها و ترک ها- ازبیک و ترکمن) با کمیت های نزدیک با هم و در کنار هم بسر می برند. اما هیچ کدام آن ها اکثریت مطلق نفوس کشور (۵۰+۱) را تکمیل کرده نمی توانند. اما از لحاظ زبانی تاجیک ها با تبارهای درونگروهی (چهار ایماق ها، تایمنی ها، تیموری ها، زوری ها، جمشیدی ها، فیروز

کوهی‌ها) با هزاره‌ها با داشتن زبان مشترک با هر کمیتی که باشند اکثریت زبانی اهالی کشور را تشکیل می‌دهند. در حالی که همه اقوام کشور به‌آسانی می‌توانند به زبان فارسی صحبت نمایند و زبان فارسی حد اقل از هزار سال تا کنون زبان بین‌الاقوامی خراسان بزرگ و منطقه‌ای در آسیای مرکزی و میانه بوده است. در ساختار اجتماعی کشور تاجیک‌ها و پشتون‌ها تقریباً در همه نقاط کشور زندگی می‌کنند، که تاجیکان از قدیم باشند و این مناطق بودند و پشتون‌ها با کمیت‌های متفاوت بر اثر نقل و جابجایی پروسه‌ی ناقلین پس از دوره‌ی امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰-۱۹۰۱ م.) به مناطق شمال، مرکزی و غرب افغانستان انتقال داده شده‌اند. در مناطق جنوب کمیت پشتون‌ها بیشتر از سایر نقاط کشور است، اما در مناطق شمال، مرکز و غرب کشور رویت تاجیکان، هزاره‌ها و ترکان بیشتر به نظر می‌رسند. هزاره‌ها در مناطق مرکزی (هزاره جات) و مقداری در ولایات همجوار آن بسر می‌برند، اما ازبیک‌ها بیشتر در چهار ولایت شمال مثل جوزجان، فاریاب، سرپل و سمنگان بسر می‌برند اما در ولایات تخار، بدخشان، بلخ، هرات نیز با کمیت‌های متفاوتی وجود دارند، درین مناطق حضور اقوام دیگر چون: نورستانی‌ها، بلوچ‌ها، پاشایی‌ها، گجرها، جوگی‌ها در جنوب بیشتر بچشم می‌خورند. ازین رو محاسبه‌ی این یکی ۵۰ درصد و آند دیگری ۱۰ درصد هیچ‌گونه اعتبار عینی ندارد. ازین رو ما کمتر منابعی را می‌شناسیم که در خصوص مسله‌ی اتنوگرافی افغانستان نظر یکسان داشته باشند و منابع دست اول آنان آمارهای رسمی و پر غرض و مرزدولت‌های افغانستان بوده‌است. ایگور میخایلوویچ ریسنر شرق شناس شهیر روس در سال (۱۹۴۶ م.) در یک آمار رسمی از یازده میلیون نفوس کشور دو میلیون آن را کوچی (افغان) قلمداد کرده‌است. این نظر ریسنر مورد توافق لورل کورنا قرار گرفته و نوشته‌است: «تقریباً یک هفتم جمعیت افغانستان به شیوه‌ی چادر نشینی (کوچی) زندگی می‌کنند» (۱) فیض مجد کاتب که دبیر دیوان عبدالرحمن خان بود، در کتاب «نژاد نامه‌ی افغان» در یک صد سال پیش کمیت پشتون‌ها را بنام چادر نشینان ۲۵ درصد نفوس افغانستان دانسته‌است. کاتب مبنای دقیقی از تناسب اقوام در نفوس کشور خبر داده‌است، به نوشته‌ی کاتب «افغان مقیم افغانستان که طبل انانیت بنام افغانیت و دولت مستقل افغانستان نواخته و خود را مشهود انظار و مشهور آفاق و اقطار ساخته افزون از سه صد هزار خانه رقم شده آمد. که یک و نیم میلیون تا هژده لک تخمین می‌شوند. باقی تاجیک و ازبک و هزاره و جدیدالاسلام (نورستانی) و اقوام مختلف دیگر

اند.» افغان اضافه ازین سه صد هزار هرچه هست مقیم خاکمستعمرة انگلیس (پاکستان) و تابع فرمان اویند. کاتب در مورد تاجیکان می‌نویسد: «و تمامت تاجیک‌ها مقیمافغانستان هژده لک و هفتاد و پنج هزار نفر و قریب ثلث نفوس موطنه افغانستان اند.» () باینکه نمی‌توان به‌واقعیت کلی این ارقام باور نمود، اما در زمانه کاتب نفوس تاجیک و پشتون در افغانستان یکسان بوده اند حتی‌کمیت آماری تاجیک‌ها از افغانان (پشتون‌ها) بیشتر بوده اند. در حالی که این محاسبه شامل گروه‌های درونتباری تاجیک‌ها مثل ایماق‌ها، فیروزکوهی‌ها، جمشیدی‌ها، تایمی‌ها، صافی‌ها، اورمری‌ها، فرمولی‌ها، شلمانی‌ها، تیرایی‌ها، دهگان‌ها نمی‌گردد. اگر کمیت این تبارها را به جمع تاجیک‌ها علاوه کنیم کمیت تاجیک‌ها به اکثریت قاطع می‌رسد، در حالیکه اقوام اورمری، شلمانی، صافی، دهگان و تیرایی در شمار نفوس پشتون‌ها حساب شده اند. و اگر هزاره‌ها را از لحاظ گروه زبانی فارسی با تاجیک‌ها یکجا نماییم دیگر سوالی برای اقلیت و اکثریت موهوم و مورد دعوا باقی نمی‌ماند. این در حالی است که زنده یادان میر غلام مجد غبار نفوس پشتون‌ها را از شانزده میلیون، شش میلیون (۱۴۰) ترک‌ها بیشتر از یک میلیون، نورستانی‌ها یک صد هزار، بلوچ‌ها هفتاد هزار، و متباقی (۸ میلیون) را فارسی زبانان خوانده است که این ارقام مطابق نشان دولتی بوده است. اکادمیسن دکتر عبدالاحمد جاوید، میرمجد صدیق فرهنگ، دکتر جلال الدین صدیقی تاجیکان را پس از ورود تازیان قوم اصیل و اکثریت خراسان وانمود کرده اند. ارستوف مورخ قفقازی در سال (۱۸۸۱) می‌نویسد: «افغان‌ها که در قلمرو امیر (عبدالرحمن خان) اقامت دارند، دو میلیون نفر در مناطق سرحد آزاد و نیم تا یک میلیون در بخشی از سرزمین‌های هند برتانوی بالغ می‌گردند و کمیت آن‌ها بشمول بلوچستان و پاکستان بین ۵ تا ۶ میلیون می‌رسد. برطبق معلومات احصاییوی سال (۱۹۷۶ م.) توسط متخصصان شوروی از شمار (۱۳۰۰۰۰۰) یک میلیون و سه صد هزار اهالی شهر کابل ۷۴۴ هزار نفر یا ۵۷ درصد آن را تاجیکان، ۳۲۴ هزار یا ۲۵ درصد را پشتون‌ها، ۱۶۷ هزار یا ۱۳ درصد هزاره‌ها، بیشتر از یک درصد اهل هند و سیک‌ها، ده هزار یا هشت درصد از بیک‌ها تشکیل داده‌اند. تمام اهالی کابل بزبان فارسی سخن می‌گویند که تقریباً قریب به اتفاق زبان مادری خود را فارسی برشمرده‌اند. در یک همه پرسی یا احصاییه‌پی که در زمان حکومت کرزی با تمویل کشورهای شامل آیساف به عمل آمد، در میان (۳۰۶۵۵۶۰۰) نفر نفوس افغانستان این ارقام دیده می‌شوند:

تاجیکان ۶/۴۵ درصد

پشتون ها ۴۵/۲۶ درصد

هزاره ها ۱۵/۱۳ درصد

اوزبیک ها ۲۹/۷ درصد

ترکمن ها ۲۹/۲ درصد

اقوام دیگر ۵/۵ درصد

اما حکومت به دلیل پایین بودن کمیت پشتون‌ها این رقم را نپذیرفت و آن را اعلام نکرد. با این نشان داده‌امی‌توان آنطوری که ادعا می‌شود، کسی را اکثریت و گروه دیگر را اقلیت خطاب کرد و این دعوای خودبرتربینانه جز خاک زدن به چشم مردم معنای دیگری ندارد. تا زمانی که یک شمارش فراگیر و افغانستان شمولتحت نظر ملل متحد در کشور صورت نگیرد، لازم نخواهد بود تا کسی ادعای اکثریت و اقلیت نماید. با آنکه جامعه‌ی انسانی رمه‌ی گوسفند نیست که بسوی آن با دید بیش و کم نظر افکند. جهان امروز به خرد گرایی، شایستگی، مدیریت، تخصص و کفایت باورمند است.

از کتاب تاجیکان خراسان، جلد سوم

تالیف: دکتر صاحب نظر مرادی.#

بخش پنجم

به جدا از تاجیکان، چه گونه دیدگاهی داشته باشیم؟

تاجیکان پیش از همه باید و نه باید های پرداخت به شناسه‌ی تاجیک را نزد نهادینه سازند و راست شناسی تاجیک را از دروغ‌گفتاری در باره‌ی تاجیک جدا سازند. تاجیک را تنها در جغرافیای کشور نه جویند و تاریخ تاجیک را بر بنای راست‌های بای‌گانی‌های جهانی چه در دست‌رس و چه بایسته‌ی پژوهش هم جست‌وجو کنند. چون سه صد سال پسین در کشور ما با آن که تاجیکان گزاره‌های ماندگار و گدازه‌های سازنده‌ی شناسه‌ی و هویتی داشتند و دارند، ولی شکست و ریخت‌هایی هم داشتند که بیش‌ترین‌های نخبه‌های تاجیک هم در سیاست و هم در نظام و هم در اجتماع و هم در آموزش و پرورش تاجیک ستیز بودند. این ستیز برای بقای خودشان در دارالفنای پشتون بود. کتب آموزشی، مجلات، روزنامه‌ها، هفت‌روزنامه‌ها، ماه‌نامه‌ها و ده‌ها و صد‌ها آفرینش‌های تاجیکانه در کشور وجود داشته ولی کسی از کارایی تاجیکان هرگز یاد نه کرده است. یا از پارسی‌گفتاران هم کم‌تر یاد شده است. پیش چشم تاجیکان و پارسی‌گفتاران زبان‌شان به دو شاخه‌ی دری و پارسی جدا شد و پارسی را از میان برداشتند و دری را جاگزین آن ساختند. در هیچ سره‌سازی زبانی نه دیدیم که حتا تا سقوط رژیم دکتر نجیب هم کسی از فارسی به گونه‌ی بی‌هراس سخن گفته باشد. نگاه من این پارسی‌نویسی نیست. نگاه من آن است که حتا در دوران زعامت انوشه یاد ببرک کارمل هم پارسی‌زبانان به استواری از پارسی سخن نه می‌گفتند و هی دری می‌گفتند. بدون آن که توضیح دهند تاجیک پارسی‌گفتار با تاجیک دری‌گفتار کدام میانه‌های نا آشنا دارند؟ به گونه‌ی نمونه در سال ۱۳۵۹، فرهنگ‌ستان کشور را به نام پشتو د علومو آکادمی نام گذاشتند و از ترس نام آن را پارسی نه گذاشتند و به پارسی، آکادمی علوم گفتندش. یکی از دست‌آوردهای آن فرهنگ‌ستان با همه تنگ‌نا‌های تراشیده و ساخته شده فرا راه پارسی‌زبان و تاجیکان، سه ماه‌نامه‌ی را به نام خراسان از چاپ می‌کشیدند. این سه ماه‌نامه درست زمانی چاپ می‌شد که آن‌گاه سلیمان لایق، یکی از متعصب‌ترین پرچمی‌های پشتون و دشمن تاجیک و پارسی‌زبان در رهبری فرهنگ‌ستان کشور قرار داشت. وی در پای پیش‌نویسی نوشته شده از نام خودش پیرامون پیشینه‌ی خراسان و ارزش و کران‌مندی خراسان دستینه‌ی از خودش برجا گذاشته و سرپرستان با نوشتن نام و جای‌گاه وی بسنده کرده اند. من به این اندیشه استم که پذیرش نام

خراسان در آن گاه توسط سلیمان لایق و گروه دیگر تمامیت خواهان در فرهنگستان پرسه زدن در میان بیم و ترس از شادروان ببرک کارمل بوده است تا روا داشتن به برآیند چنان سه ماهه نامه و با چنان نام .

این جا سخن سلیمان لایق و سر دبیر سه ماهه نامه ی خراسان در سال ۱۳۵۹ را برای تان بازرسانی می کنم:

«یادداشت: اینک اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان به خود می بالد و افتخار دارد که با نشر مجله ادبی و هنری (خراسان)) توانا پی اینرا یافته است که خراسان را به مثابه مهره پی بر مهره هایپر ارزش و پر بار فرهنگ معنوی جامعه ما بیفزاید و آنرا پیشکش دوستداران هنر و ادب کشور نماید . مجله خراسان در شرایط به نشر آغاز مینماید که جا معه ماسر گر م تحکیم و تکوین ا م انقلاب است و بدین مناسبت خواست زمان ما از جهت اساسی اینست که:

زبان (خراسان)) همانند زبان فرزندان راستین خراسان زبان سریداران خراسان و زبان ((ابومسلمان)) باشد یعنی زبان تصویر گر انسان های قهرمان و زبان بازتابگر آرمانهای پیشرو چنین است از نظر ما نخستین هدف آرمانی مجله خراسان از جهت دیگر امید ما اینکه : مجله خراسان در روال کار خویش بتواند در زدایش جها نبینی های تعطیل گر هنری و ادبی دوران ما نقشش را به مثابه ارگان ستیز با فرهنگ آفل و پوسیده جهانی که دیگر برای همیشه ترکش گفته ایم ، بازی کند و با کار خلاق در راه ایجاد فرهنگ جامعه نوین و فرهیختن انسان نوین راهگشا باشد از اینرو امید داریم که دست اندر کاران مجله خراسان بتوانند خواست اساسی زمان ما را دریابند و در نبرد با فرهنگ دنیای متروک کار ایجاد فرهنگ دنیای نوین را پیروز مندانه دنبال نمایند

سلیمان لایق

رئیس اکادمی علوم افغانستان

#####

خراسان مجله سه ماهه

مطالعات زبان و بیات

جدی حوت ۱۳۵۹

شماره ۱ سال اول

سخنی با خوانندگان

به پیروی از مثنوی مترقی و مردمی جمهوری دموکراتیک افغانستان انکشاف و رشد ادبیات و فرهنگ نشریه تازه پی در مبنی بر مطبوعات و نشرات کشور، افزوده میگردد. این نشریه ادبی مجله ((خراسان)) است که در پهلوی مجله‌های آریانا، افغانستان، کابل پشتو و جریده زیری، از افق اکادمی علوم افغانستان، عالیترین کانون علمی و فرهنگی کشور طلوع کرده است. با توجه به تاریخ افتخارات گذشته کشور، تاسیس و نشر این مجله رامیتوان به مثابه حلقه وصلی دانست که متضمن تسلسل و هماهنگی تاریخی و فرهنگی نشریه های آریانا، افغانستان، کابل و پشتو می باشد دیپارتمنت زبان و ادبیات دری خود را بختیار میداند که با نشر مجله خراسان، به سهم خویش در راه تحقق اهدا ف و آرمانهای دولت می پردازد جمهوری دموکراتیک

افغانستان گامی به پیش نهاده، زمینه تحقیق و تتبع راجعت روشن ساختن سابقه شکوه آفرین ادبی و فرهنگی کشور و شگوفانی هر چه بیشتر آن مهیا ساخته است مجله ((خراسان که به حیث ارگان نشراتی دیپارتمنت زبان و ادبیات، دری در چوکات انستیتوت زبانها و ادبیات به فعالیت نشراتی عجالتا در هر سه ماه یکبار به زبان دری نشر خواهد شد و گذشته از منعکس ساختن فعالیت‌های علمی و تحقیقی این دیپارتمنت مطالب علمی و تحقیقی سود مندی، پیرامون جنبه‌های مختلف زبان و ادبیات به ویژه زبان و ادب دری به نشر خواهد سپرد، تا باشد خدمت ارزنده پی در جهت معرفی فرهنگ و ادب زمین ما به سطح ملی و بین المللی و توسعه و انکشاف روز افزون آن بجا آورده شود مسوولان ارگان نشراتی (خراسان)) را عقیده برین است که همکاری های خردمندانه استادان دانشمندان و سایر کسانیکه در رشته زبان و ادبیات، صاحب رای و صلاحیت میباشند، یگانه پشتوانه و مددگار مادر جهت نیل به این آرمان خواهد بود بنابرین با همه اطمینانی که است. و متیقنیم با همکاریهای بیدریغ کاروان ما را به سر منزل مقصود میرسانند محترمانه دعوت به عمل می تا با فرستادن مطالب و مضامین، خود اطمینان و امید مارا دو با لا گذشته سر موجود آوریم سازند صفحات مجله را رنگین تر و پر محتواتر گردانند. چنانکه گفته آمد این مجله به منظور تحقیق، تعمیم و

معرفی گنجینه غنی و پراچ زبان و ادبیات دری تحکیم و تقویه مبانی فرهنگی این زبان و نقش تاریخی افغانستان در پرورش آن و آشنا ساختن علاقه مندان به نتایج آخرین بررسیها تحقیقات و تحولات ادبی و ثقافتی در سطح ملی و بین المللی و انعکاس پدیده ها و فعا لیتهای هنری و علمی شعر او نویسندگان کشور به عنوان ارگان نشراتی دیپار تمنن دری انستیتوت ادبیات و زبان های اکادمی علوم افغانستان فعلا در هر سه ماه یکبار به زبان دری منتشر میگردد و اهداف زیر را تعقیب مینماید:

۱ - انعکاس نتایج تحقیق پروژه های علمی دیپار تمنن زبان و ادبیات دری انستیتوت ادبیات و زبانهای اکادمی علوم افغانستا ن در قدم اول.

۲ - نشر مطالبی درباره موضوعات ، اغراض قالب ها و تیوری های ادبی و هنری

۳ - معرفی معیارهای جهانی و علمی نقد و بررسی آثار کهن و امروزی ادبیات دری و تاریخ تحول دانش و فرهنگ بر اساس اسلوب های متذکره.

۴ - پژوهش و تتبع در زمینه تاریخ ادبیات دری بهر موازین مترقی و روشهای نوین.

ه - نقد و تحقیق سبکهای ادبی به طور عام و مطالعه و بررسی ادبیات

دری بطور خاص با در نظر داشت ضوابط تازه و عصری.

۶ - معرفی نسخه های چاپ نشده و ناشناخته یا شاذ و نایاب که ارزش ادبی و هنری داشته باشد

۷ - چاپ و نشر تازه ترین و سود بخش ترین موضوعهای زبان شناسی به ارتباط آن به زبان دری و لهجه های مربوط و خویشا و ندآن و بررسی زبانهای گفتاری باسساس اصول و موازین علمی زیانشناسی

۸ - جمع آوری و مطالعه همه جانبه فولکلور در ادبیات دری

کلاسیک و معاصر دری زبانان

۹ - نشر مطالب ارزنده درباره ادبیات مقایسوی (تطبیقی) و مطالعه زبان و ادبیات دری از این دیدگاه)

در فرصت های پیشرو به سره سازی بیشترین نادرستی های نوشتاری این سه ماهنامه ی خراسان می پردازیم. ولی کنون می بینیم که یادداشت سلیمان لایق پشتون یکدنده، چربتر از تاجیکان و پارسی زبانانی است که سخن سردبیر سه ماه را نوشته اند. همه جا دری گفتند به سخن استاد فانی جنت مکان ما، دکان رنگ باز کرده اند تا رنگ دری بفروشد و رنگ فارسی یا پارسی را با زنگ دری شست و شو دهند. با آن هم

گامی بوده سزاوار یادکرد، نه ستایش در آن گاه. چون آن گاه نگاه ها به تبارگرایی و زبان گرایی از کارکردهای دولت کنار زده شده و اندیشه های ملی، مردمی جاگزین آن گردیده بودند. که اگر به همان روال گسترش می داشت، کشور ما تا کنون بهشتی بود برای زیستاری همه گان که نه گذاشتند. دیدیم که همان روش نظام های سلطنتی شاهی، ریاستی در نوشته های سردبیر سه ماهنامه ی خراسان یعنی پارسی ستیزی و دری پروری، بازتاب دارد. آنان در آن زمان هم خود شان را فریب دادند تا مگر پارسی را یکی و دری را دگری سازند که نه توانستند. بخش فراخور اندیشه در نخستین شماره ی سه ماهنامه ی خراسان، نوشته ی آقای عبدالحی حبیبی پته خزانه نویس پشتون است که در تمام نوشته خراسان را بسیار عالی شناسانده، ولی نه گفته که سرزمین کنونی کشور ما هم همان خراسان است. در کنار آن آخرین بخش بوده که نام افغان و افغانستان را هم هم پای تاریخ خراسان وانمود کرده است. گرچه دست اندرکاران آن زمان نه دانسته جا جایی از پارسی هم یاد کرده اند. ولی بیش تر نشانه ی شان جدایی سازی یک زبان با دو نام است به دو زبان. من این جا نشانی را که از رخنه های وزین پرچم وام گرفته ام برای شما می گذارم تا ببینید و بخوانید. ما هیچ دیدگاهی جدا از دیدگاه تاجیکانه و پارسیانه داشته نه می توانیم. در پایان این مقاله و حالا شما را به دیدگاه استالین در مورد تاجیکان آشنا می سازم. دیدگاهی که تا کنون بیش ترین نخبه نماهای با اقتدار و قدرت رزمی و جنگی تاجیک پارسی زبان برابر آن چیزی گفته نه توانسته است. چون ترس و دلهره ی از دست دادن جای گاه شان را هم داشتند و از پیشینه و بایسته گی زبان تاجیکی پارسی خبری هم نه داشتند و در پی سواد ی کامل به سر می کردند و قدرت های خدا داد را نصیب شده بودند. ورنه می دانستند که پارسیان و تاجیکان چه قهرمانی هایی در آزمونه های تاریخ جهان داشته اند. من این نوشته را زیر نام هولوکاست انگلیس در برابر زبان پارسی، چند پارسال به تارنگاشت های وزین برون مرزی کشور منتشر کرده بودم، سپاس گزارم از همه دوستان و رفقای گرامی و هم مسلکان ما در تارنگاشت های آریایی، بازتاب حقیقت، افغان رو، افغان موج، همایون، جام غور، جاویدان، سپیده دم، ماریا دارو، مشعل، پل، کوکچه پرس، تاجیک انترنشنال، فارسی نیوز، گزارش نانه ی افغانستان و گروه های زیاد رخ نامه یی به ویژه طلوع نیوز و آینه ی اندیشه ها و دگر گرامی ها .

«استالین و تاجیکان:

با آن که در شکل‌گیری های استعماری روسیه زبان های محلی همه آماج قرار گرفتند و تا امروز با تن زخمی نفس می‌کشند، زبان فارسی هم بی‌درد نماند. ولی به همت زبان‌داران خودش در سراسر شوروی به ویژه آسیای میانه و هم‌سایه‌گی با بلخ باستان و گذرگاه های فارسی نشین مرز های جنوبی روسیه ارچند با تأنی در جولان و تکاپوی درخشانی قرار دارد. ولی استالین در بحبوحه‌ی همه نا هنجاری ها، به گونه‌ی زبان فارسی را می‌ستود. البته پیشا حاکمیت استالین در دورانی که لینن و دیگر رهبران اتحاد جماهیر شوروی سابق نگاه های بر پایه‌ی گزارشات غلط رسیده برای شان داشتند و آگاهی آن رهبران پیش‌تر از پژوهش تاریخی و اتنیکی شناسی تاجیکان یا پارسی گفتار ها به خواندن یا شنیدن چند ورق گزارش و یا گفتار های دشمنانه متکی بوده. و در ضدیت با زبان فارسی و تاجیک ها این برخورد در اثر اطلاع دهی های دروغینی اتخاذ گردیده بودند. گزارش های وروانه را گروهی از روشن‌هوش های ازبیکستان در تبابی با چند تن از گویا بزرگان تاجیکان (یکی شان سپس توسط استالین اعدام شد) خود ها را فروخته به مقامات رهبری روسیه از وضعیت تاجیکان می‌دادند. محترم عطا محمد صفوی یکی از فرهیخته‌گان فرهنگی ما در برگردانی اقدامات و دیدگاه شگفتی‌آور بهینه‌گستری استالین پسا لینن را در باره‌ی زبان فارسی و تاجیک ها بیان کرده اند. به دلیل اهمیتی که این برگردان از دید داوری کهنی دارد و با اشاره‌ی مختصری از سوی رزاق مأمون در گزارش‌نامه‌ی وزین افغانستان منتشر گردیده آن را بازنشر می‌کنم:

چهارشنبه ۳۰ مهر ۱۳۹۹

((((استالین بخشی از سرزمین گمشده تاجکان را احیا کرد
 اشاره: بعد از انقلاب اکتبر همه‌گیر شدن سلطه حزب بلشویک بر سرزمین های محروسه در آسیای میانه، شماری از کمونیست های محلی ترک‌تبار حتی به شمول دو تن از سرسلسله های تاجک تبار انقلابیون بخارا، در مورد هویت تاجیک ها اطلاعات گمراه کننده ای به سران حزب کمونیست می دادند و می گفتند که تاجک ها شاخه کوچکی از هویت گلی ترک اند و هویت تاریخی و فرهنگی خود را از همین منبع می گیرند.
 در زمانی که استالین غرق در دغدغه تحکیم موقعیت خود در حزب و سرمایه گذاری پس از مرگ لینن بود، شماری ازین رهبران از طریق نیکولای بوخارین عضو ارشد بلشویک، لینن و رهبران اتحاد شوروی را نسبت به این مساله باورمند ساخته بودند. حتی یکی دوتن از رهبران جوانان انقلابی بخارا که خود هویت تاجکی داشتند، غرق در توهم تلقینی

پان ترکیزم و کمونیزم نو بنیاد، دربرابر دستکاری سیاسی و هویتی خویش خوش به رضا تن به تقدیر داده بودند.

در آن زمان حزب کمونیست به اصل تباری اهمیتی نمی داد و همه را درفرمول «پرولتاریا» و ضد پرولتاریا «انقلاب» و «ضدانقلاب» دسته بندی می کرد. ازسوی دیگر، تاجک ها دربرابر سلطه بلشویک ها تا آخر دست به مقاومت مسلحانه زدند و تصویرتاجک معادل «باسماچ» یعنی شورشی و اشرار بود.

شهرهای تمدنی و تاریخی سمرقند و بخارا درهمین زمان از بدنه زیستی تاجکان جدا ساخته شد و تحت قیمومیت ازبک ها درآورده شد. اما استالین که روی صحنه آمد به زودی متوجه این اشتباه شده بود. برای رفع خطای اولیه، به ایجاد کشوری کوچک درکوهستانات آسیای میانه به نام تاجکستان اقدام کرد. از همان زمان به تشویق استالین فلم های تاریخی رودکی، ابن سینا و ده ها فیلم دیگر درتاجکستان تولید شد .

تعریف استالین از ملت ویا هویت “تاجیک”

ژوزف (یوسف) ویساریونوویچ جوگاشویلی یا جوزیف ستالین

برگردان به فارسی: عطا صفوی

آغازسخن ستالین:

”من میخواهم چند کلمه درمورد تاجیک ها سخن بگویم. تاجیک ها – مردمانی ویژه و بی همتا اند . اینها نه ازبیک، نه قزاق ؛ و نه هم قرغیز اند. تاجیکان مردمان باستانی آسیای مرکزی اند. تاجیکان یعنی به معنی حامل تاج یا دارنده تاج . همان طوری که از طرف ایرانیان این نام توجیه شده است.

ازتمامی مسلمان های غیر روس که درقلمرو اتحادشوروی زندگی میکنند، تاجیکها یگانه ملتی اند که غیر ترکتباراند – ایرانی هستند . تاجیکان – مردمانی اند که افتخار بهترین شاعران بزرگ و روشنفکر چون فردوسی ؛ خیام، رودکی... دارند که در دامان این خلق با فرهنگ تولد و بزرگ شده اند. شما این را باید بدانید که تاجیک ها با این سنت و فرهنگ دیرینه خویش از طبیعت خاص وزیبای هنری... درموسیقی رقص و آوازبرخور دار هستند.

بعضی اوقات رفیق های روس ما اشتباه میکنند ویکی را با دیگر مخلوط می کنند: تاجیک ها را با اوزبیک ها و اوزبیک را باترکمن ها – ارمنی را با گرجی واین کار درستی نیست.

در حالیکه تاجیکان مردمانی به خصوص اند که دارای فرهنگ عالی باستان قدیم اند؛ که در شرایط موجود نهایت آینده درخشان در اتحاد شوروی دارند، مردم اتحاد شوروی در مجموع در زمینه با این مردم باید همکاری همه جانبه نمایند و من می‌خواهم هنر و ادبیات ایشان جهان گیر شود و رونق یابد.

من این تست - پیک (قدح) را بخاطر هرچه بیشتر شکوفایی هنر و فرهنگ تاجیکان و ملت تاجیک می‌بردارم ، تاباشد ما "مسکوی ها" همه وقت کوشش کنیم درصدد رفع مشکلات و ضروریات اینها بوده باشیم" ..

کرم‌لین - ۲۲ اپریل ۱۹۴۱.

یاد داشت : این محفل در داخل قصر کرم‌لین در حضور ستالین ؛ ماکسم گورگی ؛ شاعر و ادیب تاجیکستان صدالدین عینی و ده ها سیاستمدار و شاعر شوروی بخاطر تجلیل از فرهنگ و هنر غنایی مردم تاجیک دایر گردیده بود. و در زمینه بعدا نوشته خواهم داشت.

دوستان و عزیزان من ! اگر در جملات به سگتگی روبرو میشوید ، وزن و قافیه جملات به نظر تان چندان چنگ نمی‌زند ، مرا معذور دانید با اینکه کوشش کردم به اصطلاح حرف به حرف برگردان نمایم ، ولی از آنجاییکه قریب بیشتر از ۲۰ سال است که از مطالعه پیهم این زبان محروم هستم مطمئنا مشکلاتی را با خود دارد. . با عرض حرمت / ع - صفوی)))

معلوم است که پارسی و تاجیکی دی‌روز از دی‌روز تا امروز دشمنان زیاد غیر خودی و خاینان زیاد خودی داشته و تا این‌جا روزگاران هم که به سلامت رسیده است، نشانه‌ی پایایی تهدابی آن است. فارسی تنها یک نام در حوزه‌ی تمدنی جهان از جمله شوروی سابق و حالا آسیای میانه نه بوده، بل یک حضور گسترده بوده که تمام آسیای میانه را به گونه‌ی پوشش داده و کشور های اوزبیکستان، ترکمنستان و دیگر بخش های از هم‌سایه های شمال افغانستان باشندگان بومی یا غیر بومی فارسی گفتار و فارسی رفتار دارند. آن گونه که تاریخ توضیح می‌دهد بال‌گستری پروازی بال های پرواز فارسی تا چین و ساحات مختلف جهان پهنای پرواز داشته اند. از روسیه خارج نه شده به این می‌پردازیم که چرا دید استالین نسبت به تاجیکان بسیار وسیع بوده است؟ یا مطالعات و آگاهی های او در مورد زبان شناسی زیادتر از دیگران حتا لینن بوده یا مدیریت قاطع وی در جلوگیری از پذیرش یا وه‌سرایی های جاسوس مآبانه‌ی خوش خدمت های درباری

حتا در نظامی با ادعای رهبری جهان از مکتب و اندیشه‌ی پرولتاری کارگر افتاده بوده؟ در هر دو حالت ضعفی است که متوجه لینن و باقی رهبری شوروی سابق نسبت به عدم آگاهی در مورد پدیده های ماحول شان و جهان شان بوده است. آیا لینن بی‌سوادتر از استالین بوده؟ گاهی که به برگردان صحبت های انتقادی استالین نسبت به رفقاییش در مورد نه داشتن صلاحیت تشخیص و درست دانی ها هویت شناسی ها و شناسه شناسی های شوروی متوجه می‌شویم، جامعه شناختی های هویتی و تباری، چندان نزد رهبری سابق شوروی به شمول لینن اگر هیچ نه بوده، کامل هم نه بوده. به ویژه که رهبرانی با ادعای رهبری یک قطب مقتدر جهانی در جغرافیای پهناوری چون اتحاد جماهیر شوروی در کشتی لنگر انداخته‌ی قدرت به ساحل بحر قصر کرملین ماسکو لمیده بودند. وقتی این همه را می‌بینیم، پرسشی به هوش های مان می‌گذرد که آیا سطحی نگری و شیفته به خودباور بودن رهبران شوروی یکی از سبب های سقوط گام به گام نابودی شوروی گردیده نیست. به همان گونه در تمام ابعاد رهبری یک قدرت بزرگ و تأثیرگذار جهانی نارسایی هایی نه بوده است؟ بدون تردید چنین است. و حالا به این نتیجه می‌رسیم که اگر لینن با دگر رهبران و همان اندیشه های خوش بینانه نسبت خودنگری قدرت می‌داشتند، جنگ جهانی دوم هرگز به پیروزی نه می‌رسید و استالین بود که جنگ را تا گذشته از مرز مهر پدری رهبری کرد و پیروز شد. ارچند تاریخ گواهی می‌دهد استالین به همان پیمانانه که توجه در ایجاد تاجیکستان مستقل و جدایی آن از تشکیلات جمهوری اوزبیکستان داشت و پسان ها بیش‌تر از آن در سخت‌گیری و مجازات رهبران تاجیک کوشید که از اثر دسیسه سازی های درونی به راه افتاده بود. دهه اول حکومت شوروی بسیاری از کسانی که از حاکمیت شوروی بر تاجیکستان ناراضی بودند یا در قیام با سماچیان مبارزه مسلحانه کرده بودند، راهی شمال افغانستان شدند. در فاصله ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۲۷ تا ۱۹۳۱ میلادی) با متهم کردن رهبران به ملی‌گرایی و خیانت. که آن را ناشی از تماس این رهبران با بریتانیا می‌دانست. بسیاری از آنان را برکنار کرد و تا ۱۳۱۴ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی) حدود ۶۶٪ از رهبران برجسته حزب که در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی به مقامات حزبی رسیده بودند، برکنار شدند. در محاکماتی که در سال ۱۳۱۶ خورشیدی (۱۹۳۷ میلادی) برگزار شد، رئیس‌جمهور و دبیر شورای مرکزی و رئیس کنگره خلق از حزب کمونیست تاجیکستان اخراج و با چند رهبر دیگر اعدام شدند. در دوره سرکوب‌های دهه ۱۳۱۰ خورشیدی

(۱۹۳۰ میلادی) تقریباً تمامی مقامات تاجیک در حکومت تاجیکستان جای خود را به روس‌ها دادند..

گزارش‌نامه‌ی افغانستان به تاریخ ۳ آذر ۱۳۹۶ گزارشی را زیر عنوان (مرثیه‌ای دیرهنگام سیاسی بر گورستان بخارا و سمرقند) منتشر کرده که منبع آن بی بی سی است. در این گزارش شرح مبسوطی و در عین زمان اندوه‌ناکی از دوگانه‌گی‌های رفتار استالین نسبت به تاجیکستان و رهبران شان داده شده. مهم‌ترین بخش آن اعدام حاجی بایف اولین رئیس جمهور تاجیکستان و وابسته به اتحاد شوروی است. در مسکو هم درباره عبدالرحیم حاجی بایف و هم‌صفان او، از جانب رقیبان سیاسی شان، چون سالانیتسین، برابردا، رحیم بایف، بائومان، خواجه‌اف و اسلامف تهمت‌نامه‌ها و گزارش‌های دروغین وارد می‌شد. در نتیجه، عبدالرحیم حاجی بایف و نصرت‌الله مخصوص، دو رهبر تاجیکستان، "ملت‌گرایان برژوازی"، "تروریست" و "جاسوس‌های خارجی" اعلام شدند. در اواخر سال ۱۹۳۳ هر دو از سمت‌های خود برکنار و برای تحصیل به مسکو اعزام شدند. ولی بعد از سال ۱۹۳۷ پس از دست‌گیری و حبس کوتاه عبدالرحیم حاجی بایف اعدام شد. به نوشته‌ی وام‌گرفته شده از بی بی سی توسط گزارش‌نامه‌ی افغانستان پرفسور مطلوبه میرزایونس نوه‌ی حاجی بایف اشتباهات اولی پدر بزرگش و نصرت‌الله مخصوص را برای باقی ماندن تاجیکستان فارسی زبان در تشکیل ازبیکستان پشتیبانی از هیئت ازبیکستانی بود که دلیل آن نبود تجربه‌ی کافی در امور سیاسی از سوی وی خوانده شده است. هر چند بعد از تلاش کرده تا سمرقند و بخارا دوباره به خاک تاجیکستان مدغم شوند ولی بسیار دیر بوده. اشتباهی که پدر بزرگ پرفسور مطلوبه میرزایونس برای جبران آن سر خود را از دست داد.

ملاقات حاجی بایف در اواخر ماه مه ۱۹۲۹ با استالین نتیجه‌ی سودمندی داشت و پیش از آن آگاهی دهی برای اشتراک‌کننده‌گان اجلاس دوم کمیته‌ی اجرائیه‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی از راه توزیع کتاب نوشته شده‌ی حاجی بایف به تقاضای نصرت‌الله مخصوص، رهبر وقت جمهوری خودمختار تاجیکستان بود. عبدالرحیم حاجی بایف طی ۱۵-۲۰ روز کتابی را تحت عنوان "تاجیکستان. یادداشت مختصر سیاسی و اقتصادی" نوشت و این کتاب به تاریخ ۵ دسامبر سال ۱۹۲۹ به دست شرکت‌کنندگان اجلاس دوم کمیته اجرائیه مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، بویژه به دست رئیس

آن، میخائیل کالینین و معاونش اول ینوکیدزه، رسید. گزارش می‌نویسد که استدلال قبلی حاجی یف در ماه می ۱۹۲۹ برای استالین چنین بوده:

«...وی در یکی از جلسات گفت: "رفیق استالین، تاجیکان از کهن ترین مردمان آسیای میانه بوده و تا امروز در شهرهای بخارا و سمرقند، فرغانه و دیگر مناطق زندگی دارند. امروز آنها تنها به جمهوری خودمختار سزاوار گشته، اما از شهرهای مرکزی و مدنی خود محروم شده اند. خواهشمندیم، پیشنهادهای ما را برای بازنگری تقسیمات ملی و حدودی قبول کنید."» این ملاقات تقریباً شش ماه پیش از جلسه اثرات خوبی از خود بالای تصامیم استالین به جا گذاشته بود. گزارش ادامه می‌دهد که آقای اول ینوکیدزه طرح مصوبه کمیته اجرائیه راجع به تأسیس جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان را قرائت کرد. پس از این جلسه استالین دستور داد که "منطقه خجند به تاجیکستان اضافه شود." روز ۴ سپتامبر سال ۱۹۲۹ ناحیه خجند به هیئت جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان اضافه شد.

با اعلام تاجیکستان به عنوان یک "جمهوری شوروی" و جدا شدن آن از اوزبیکستان عبدالرحیم حاجی بایف رئیس شورای کمیسران خلق این جمهوری (معادل نخست وزیر) تعیین شد. آن زمان او ۲۹ سال داشت و چهار سال این سمت را به عهده داشت. ولی به گفته یکی از نییرگانش، از همان لحظه او با چالش‌ها و روزهای مصیبت باری روبرو شد. و چنان بود که فارسی گفتاران شوروی صاحبان کشور مستقل خود در امور داخلی شده و از جبر اوزبیکستان خارج شدند. این شرح نه می‌تواند پاسخ‌گوی همه پرسش‌ها در مورد سیر تکاملی و تنازلی زبان فارسی، گوینده‌گان زبان فارسی، جغرافیای زبان فارسی در آسیای میانه‌ی امروز و در شوروی دی‌روز باشد، به خصوص که سمرقند و بخارا هم‌چون دو انگشت بریده شده از پیکر تاجیکستان، تاریخ تاجیکستان را مادام‌العمر یا حد اقل تا ادغام دوباره به آن خون چکانی و تن زخمی نگه خواهند داشت».

دنباله دارد...

لینک کلکسیون خراسان در سال ۱۳۵۹:

<https://www.facebook.com/groups/Faizomar/permalink/66966995>

[5711652/](https://www.facebook.com/groups/Faizomar/permalink/66966995)

بخش ششم

تاجیکان گم شده‌ی پاکستان!

در قرون میانی یا وسطی و حول و حوش سال ۱۱۹۰ میلادی در بخش های شمال شرق افغانستان و پاکستان شمالی، کشور گیری به عنوان سلطنت مسلمانان تاجیک اساس گذارده شد. اداره و رهبری آن توسط دو برادر به نام های سلطان بهرام و سلطان پخل (یافهکل) صورت می گرفت که از فرزندان خانه‌واده شاهان تاجیک تبار محلی و منطقه‌پی گیری بوده و دین اسلام را جاگزین دین زردشتی شان ساخته بودند. و در وادی یا دره‌ی مشهور پیچ استان کنر (افغانستان) حاکمیت می‌راندند.

به همین دلیل تخلص آنان گیری بود که از "گیر" گرفته شده است. و آن یک اصطلاحی بود که اولین بار از سوی اعراب اولیه به عنوان حربیه‌ی استهزا و سبک‌نگری در مورد زردشتی های غیر مسلمان کاربرد داشت. این دو برادر، فرزندان کهجمن سلطان بودند که سلطان هندوی دره‌ی پیچ بود. راه و رسم این خانه‌واده نشان نی‌دهند که آنان اولاده‌ی "اسکندر ذوالقرنین" یا همان کروش کبیر

بودند که دور و بر ۲۶۰۰ سال پیش بنیادگذار امپراطوری هخامنشی های ایران بود. سلاطین گیری پسا سلطان جهان گیر به نام های سلاطین جهان گیری شناخته می‌شوند. دلیل دیگر مشهور شدن این سلطنت پیروزی یک عضوی از آن بود. نام دیگر این سلاطین "سواتی" بود. چرا که پای‌تخت ایشان در منگور موقعیت داشت. ایالت کبیر یکی از برازنده ترین ولایت باج‌پرداز امپراتوری غوری و سپس (سلطنت دهلی) بود: این در اصل یک سو از کابل و هندوکش تا قراقرم و از جانبی تا رودخانه های جهلم و بالامورا در امتداد بود. در داخل خاک پاکستان باجور، مومند، خیبر، گرم، دیر، چترال، بلور (کل کت)، کوهستان، سوات، بنیر، ملاکند و دره‌ی پیشاور و به جانب شمال دریای کابل و سوی غرب دریای (اباسین) و (پیشاور، چارسده، مردان، صوابی) و در جانب دیگر دریای اباسین مناطق هزاره شامل اند. مناطقی از ولایت خیبر که در افغانستان واقع بودند، کوه های سلیمان و زمین های جانب غرب، کابل، کاپیسا، لغمان، کنر، بدخشان، ننگرهار و لوگر (حالا همه استان های افغانستان اند) در بعد ها در کنار خیبر و گرم این سرزمین بزرگ در به طور مکمل از سوی شه‌زاده های خیبر تقسیم شدند. این زمانی بود که از سوی امیر تیمور (تیمورلنگ) بالای شان حمله شد .

سلطان بهرام برای بار اول پای‌تخت خود را در ده‌کده‌ی پایین بنا نهاد که در جوار سلسله‌ی سفید کوه قرار دارد. در حالی که سلطان پخال خاک‌های شرق را تا دریای جهلم گشوده و قرارگاه خود را در محله‌ی منگلور سوات ایجاد کرد. ولی سلطان بهرام به گونه‌ی غیر منتظره مُرد و فرزندانش جنگ‌ها کشتارهای میان خودی را آغاز کردند. سلطان پخال کاکای شان مجبور شد تا به پایین رفته و آن برای برقرار نظم با آنان بجنگد. وی به عنوان تنها صلاحیت‌دار عرض وجود کرده و منگلور پای‌تخت دایمی سلطنت گردید و بعد هم به نام او مسمما شد.

در سال ۱۳۶۲ عیسوی کشمیر تحت اداره‌ی هند توسط یک کشمیری دگری به نام شاه‌میر (بعدها شمس‌الدین) که قبلاً در کشمیر زنده‌گی می‌کرد گشوده یا فتح شد. سپس شاه‌میر یک سلطنت گسترده‌ی اسلامی در کشمیر ایجاد کرد. سلطنت اصلی‌گیر به نام سرکار پخلی (مشهور به سلطنت سوات) تبدیل و یکی از استان‌های سلطنت بزرگ کشمیر گردید. این نام به افتخار سلطان پخال گذاشته شد. بعد سلطان کشمیر که سرزمین خود را قوی ساخته بود، در سال ۱۳۸۶ عیسوی در جنوب شرق منطقه‌ی بزرگ پوتوه‌هار را به سلطنت تحت اداره‌ی خود افزود. ارچند کدام سند مشخصی وجود نه دارد، شهر دیواردار پورشو (پیشاور) مستمر یا همیشه زیر دیده‌بانی سلاطین جهان‌گیری و باداران شان یعنی سلطنت دهلی قرار داشت. بعداً مناطق سابقه‌ی سلطنت اصلی‌گیر به جانب غرب کوه سلیمان در افغانستان شامل (کابل، کاپیسا، کنر، بدخشان، ننگرهار و لوگر) استان‌های حالینه‌ی افغانستان) تحت حاکمیت شه‌زاده‌های‌گیر جدا شدند.

دولت اولیه‌ی‌گیر تقریباً مانند گندهارای سابقه حدودات داشت. که کمی پیش‌تر از آن به نام گندهارا یاد می‌شد.

این هم یک سخن عجیب و تصادفی‌ست که مرز غربی سرکار پخلی مانند خط دیورند بودن و حالا جایش را گرفته است. این به گونه‌ی معتبر و مستند است که چنگیز خان حدود ۲۸ سال پس از تأسیس سلطنت اول‌گیر از سرزمین‌گیر عبور کرده بود. به غیر از کشمیر و هزاره تا اباسین و بالاتر از دریای کابل (گندهارا) همه باشندگان شلمانی و تاجیکان تیراهی و زمین‌داران و اشراف صاحب صلاحیت آن زمان سازنده‌گان مناطق دهاتی یا حومه‌ی شهری بودند. گمان بر این است که اینان پیشا اسلام و از دوران

امپراتوری های بزرگ ایران به این سو از باشندگان سابق (مردمان بومی) بودند. مردم وابسته به دَرْدُ (کوهستانیان) هم در محل موجود بودند .
گویندهگان زبان پراکریت یعنی (گویندهگان اولیهی زبان هندکو) کنار هم در محله های شهرنشین زنده گی می کردند. این سخن بسیار حقیقت است که تاجیک در آن زمان (مردم فارس یا فارسی گفتار در شرق)، که اکنون واخان و هندوکش مناطق نَسَبی و عنعنهوی آنان به شمار می روند در مناطق دور موجود و ساکن بودند و داشتند، از روی این حقیقت باز هم تایید می شود که گندهارا پیش از اسلام، حدود هزار سال پی هم یک استان خراج (مالیه) دهنده بوده است. روش فارسی گفتاری که آن زمان مروج بود، حالا گم شده است .

همین گونه یکی از قبیلہی سابق پشتون در منطقه بود، که آن زمان – تنها قبیلہی پشتون – دلازک بود، که به طور بسیار پریشان و نزار زنده گی می کرد. گفته می شود که آنان در قرن یازده هم زمان با محمود غزنوی نخستی فاتح مسلمان هند شمالی به این جا آمده بودند.

بعد ها بیشترین افغانان دلازاک در اثر تهاجم مهماجمین یوسفزی ها و متحدین شان – محلی که آنان امروز و فردا سکونت دارند – از کناره های دریا به مناطق هزاره و چاچه رانده شدند. تعداد زیادی مردمی که از قبیلہی دلازاک بازمانده بودند، به احتمال زیاد هویت خود شان را با قبیلہی ختک که در حواشی جنوب دره ی پیشاور افتاده اند بدل کردند.

از ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ عیسوی اوج قدرت سلطنتی تاجیکان در سرزمین های تحت حاکمیت شان بود.

اسلام برای نخستین بار همراه با سلطان محمود غزنوی به مناطق گندهارا آمد. ولی اسلام به طور عملی در زمان سلطنت تاجیک سواتی گبری مسلط شد.
به هر رو، هندو ها و دیگر غیر مسلمانان نفوس قابل ملاحظه وجود داشت. میر سیدعلی همدانی عالم دینی و روحانی که اسلام را به کشمیر معرفی کرد، یکی از شخصیت های قابل باور سلاطین جهانگیری سوات بود. وی در قلعه ی خضرعلی گبری استان دار یا والی باجوړ فوت کرد. گر چه به رویت تمام محاسبات، گیریان مسلمانان سرسختی شده بودند، با آن هم در راه ساختار جامعه ی محلی اسلامی روان بودند.

امیر تیمور (تیمور لنگ) در سال ۱۳۹۸ عیسوی گوشه‌ی دیگری از استان پخلی سرکار هزاره را با سرزمین های خود یک‌جا کرد. نیرو های نظامی ترکی خود را در این منطقه جابه‌جا نمود، که یک پادشاهی مستقل و کوچکی زیر نام “ پخلی هزار ” بنا نهاد و تا ۳۲۳ سال صاحب اقتدار بود. به این گونه مناطق قدیمی حاکمیت پخلی سرکار یا سوات: باجور، دیر، چترال، گلگت، سوات، بنیر، ملاکنپ، کوهستان و شهرستان های وادی پیشاور به (دیستریکت) تنزل یافتند. - که به عنوان چهار صوبه باجور، سوات، بنیر و هشتنگر اداره می‌شد.

سر انجام حکومت پادشاهی پخلی تاجیک سواتی در نتیجه‌ی دو عامل به پایان رسید، مهاجرت های گروهی قبایل مختلف پشتون کوچی شرق که رهبری آن به دست یوسفزی ها بود. - به اساس مداخلات سیاسی تیموریان به مهاجرت مجبور ساخته شدند. در همین زمان شهزاده ظهیرالدین بابر به هند حمله کرد. در سال ۱۵۱۹ عیسوی و هفت سال پس از سرنگون ساختن سلطنت دهلی، تهاجم به منظور غصب سلطنت پخلی سرکار سوات را انجام و آن را به عنوان بخش اول استراتژی ساختار امپراطوری مغل ها فتح کرد. باز در سال ۱۵۸۶ عیسوی کشمیر هم به دست اکبر نواسه‌ی او سرنگون شد. قبایل پشتون سرابانی که هم‌زمان با آمدن بابر در مناطق غربی اباسین به گونه‌ی گروهی داخل شده بودند_ اندک اندک در سرزمین های پادشاهی سوات ساکن شده و بعد قدرت خود را در منطقه تحکیم بخشیدند. بابر در جریان آخری با یوسفزی ها به دلیلی کمک کرد که برای فتح نمودن هند به کمک اینان نیاز داشت. گرچه سلطنت سوات در سال ۱۵۱۹ عیسوی ساقط شد، ولی غصب منطقه توسط یوسفزی ها و متحدین شان در هفتاد سال کامل شد، این جریان در سال ۱۴۸۱ عیسوی با قتل بزرگان شان توسط میرزا الغ‌بیگ شهزاده‌ی تیموری در کابل آغاز شد. که مهاجرت را به جانب شرق طور گروهی شروع کردند .

الغ‌بیگ مامای مادر بابر و والی کابل بود. بیش‌ترین نفوس گم شده‌ی تاجیک شلمانی و تیراهی و دهقانان شان که فرار نه کرده بودند و کشته نه شده بودند به زور زیرنام هویت جدید پشتون به این اقوام جذب شدند. با تهاجم پشتون ها تمدن شهری شان از میان رفت. بسیاری تاجیکان غلام و دهقان و برده ها شدند. اصطلاح فارسی دهقان که زمانی به معنی یک اشراف صاحب زمین بود، در گپ و گفت های محلی هم‌ردیف دهقان یا غلام گردید. بخش عظیمی از تاجیکان به مناطق هزاره فرار کردند. جایی که آنان اسکان

یافتند و اکنون به زبان هندوکوگپ می‌زنند و به نام “سواتی” شناخته می‌شوند. نام های شلمان و تیراه حالا هم در مناطق محلی منطقه‌ی خیبر وجود دارند که اکنون افریدی‌ها در آن جابه‌جا اند. – آنانی که در آن روزها وجود نه داشتند.

بابر اول به قلعه‌ی گبیر که یک قلعه‌ی بزرگی واقع باجور بود حمله کرده و ملک حیدر علی گبیری والی سواتی پخلی سرکار صوبه‌ی باجور را کشت. او ۳۰۰۰ نفری را هم قتل عام کرد که در داخل قلعه زنده‌گی می‌کردند.

مغل‌ها در این حالت به کاربرد سلاح‌ها روش‌های برتری داشتند، چون برای اولین بار در صغیر سلاح‌ها (تفنگ‌ها) را به کار بردند. مؤفقیت بابر برای این باوری شد که نظامیان تاجیکان شلمانی از صدا و دود سلاح‌های نامعلوم هراسیده بودند. (احتمالاً هدف نویسنده‌ی مقاله از سلاح‌های نامعلوم، ناشناس یا ناشناخته یا نا آشنا بوده باشد. برگردان کننده‌ی فارسی). بابر در یادداشت‌های خودش یعنی با برنامه از فتح خون‌بار توضیحات مکمل و روشن را بیان می‌کند. خودِ دره‌ی سوات هم بعد از آن سال از سوی یوسفزی‌ها گشوده شد و یک چیزی فرق داشت. اینان با استفاده از ترفند با همی، فریب و تجاوز مناطق (چار سده – مردان میدانونو) میرهالند دهغان والی را از قدرت دور کردند. برگشت دوباره‌ی میرهالندا به تهانه‌ی ده‌کده‌ی خودش در ملاکنده و کم‌کاری و ناتوانی لشکرهای سواتی و موقف ناکامی شان این را ثابت ساخت که قوای تعقیب کننده‌ی یوسفزی پاداش بزرگی را در اشغال یا به دست‌گرفتن دره‌ی سرسبز سوات نصیب می‌شوند.

یوسفزی‌ها در محل از ۳۵ تا ۴۰ سال به عنوان مهاجرین و مزدوران زنده‌گی می‌کردند و به دارایی‌ها زیبایی‌های سوات آشنا بودند. این، جایی بود که آنان بیشتر برای بوریا فروشی آن‌جا می‌رفتند. آنان در شکست دادن اویس آخرین سلطان سوات زمان زیادی را سپری نه کردند، سلطان پای‌تخت خود را رها کرد و به دره‌ی نهاک دیر فرار کرده و در میان مردمان “کافر” پناه گرفت. سواتیان به طور کامل و بدون آماده‌گی غافل شده بودند. به این ترتیب با سقوط سلطنت‌های کهنه‌ی اسلامی ترک، تاجیک، غوری، – خلجی/ غلجی- افغان، در هند و نظام‌های مشترک سوات و کشمیر و سلطنت دهلی سرپرست‌شان، نظام به تیموریان (مغل) انتقال یافت. غرب دریا (در افغانستان)، نظام تیموریان در سال ۱۷۴۷ توسط سیستم افشاری – ابدالی تبدیل شد. در حالی تا

رسیدن انگلیس به قدرت در هند برای ۱۱۰ سال دیگر به طور ضعیف و روز افزونی مشکلات باقی ماند.

این مقاله برای بسیاری ها حیران کننده خواهد بود، چون در میان مردم محل هیچ یادی از صوبه‌ی گبیر یا پخلی سرکار، یا نفوس تاجیک هیچ یاد هابی نه می‌شود. این به طور کلی بحث قابل اندیشه است. و از دید تاریخ هم این یک دوره‌ی بسیار کهنه نیست. ولی نه بود یادگر کامل آن در نوشته های رسمی و تاریخی کشور ما سخن حیران کننده است، از آمدن اسلام برای هرکس به طور خاص و پی هم پا فشاری یادها می‌کردند، که اسلام چه گونه به هند رفت و پاکستان چه گونه بر بنیاد دید اسلامی ساخته شد. در این بخش به گونه‌ی متواتر از غوری ها یاد می‌شود. مگر هیچ کس حتا در مورد سلطنت تاجیک باج‌گذار هم نه می‌داند، جایی تمام بخش های شمالی پاکستان و همین گونه یک بخش مهم شمال شرق افغانستان شامل آن بود، چند معیار سمبولیک «نمادین» و تاریخی در متون از سلطنت گبیری و سلاطین آن و مسلمانان قرون اولیه و وسطی یاد شده است. در این کتاب ها:

طبقات ناصری، تیمور.

تیمور توزک.

بابرنامه.

آیین اکبری

جهان گیر نامه.

شاه جهان نامه.

عالم گیر نامه.

سیر المتأخرین و دگران شامل اند.

از سوی نویسنده گان نام دار دوران سلاطین جهان گیری و استعمار انگلیس مانند سرگرد HG راورتی به گونه بسیار مفصل گفته شده. ولی وضعیت در مورد سایر استادان آکادمیک بسیار بد است.

گاهی این گونه نمایان می‌شود که برای از میان برداشتن و قبضه کردن این میراث از قرن ها به این سو یک « توطئه‌ی پنهان » موجود بوده. بهترین نمونه این خواهد بود که پیرامون این موضوع به

کارو سر اولف اشاره کنیم. او یعنی آخرین والی بلندپایه، بیروکرات و استرژست و برنامه ساز استعماری انگلیس در صوبه سرحد (خیبر پشتونخواه حالینه) بود. کتاب او به نام پنهان هنوز هم میان قوم پشتون و تاریخ شان یک اثر خاص و پذیرفته شده‌ی جهانی شمرده می‌شود. به هر حال یک استاد هوشیار و عالم که ظاهراً برای ثابت ساختن توانایی خود در ساحه‌ی علم تلاش داشت، در اثر مشهور و شاه‌کار خود سه بار آن هم به گونه‌ی اتفاقی از سلاطین‌گیری سواتی یادهایی کرده، این به معنای آن است که استاد کارو به یک مقدار (ارزش) بسیار شناسایی شده اشاره کرده که به دیگر توضیحات یا رودرواسی علمی احتیاج نه دارد. ولی حقیقت آن است که این عمل به جای یک گناه فکری، یک تفکر مکارانه بوده. هم‌زمان جلب توجه به یک مسئله‌ی مهم تاریخی از اهمیت آن کاستن یک راه مکارانه! ولی این سخن حاج و واج نیست، چون در بررسی کتاب پنهان این به گونه‌ی گسترده آشکار می‌شود که این هم‌دردی برای صاحبان صلاحیت استعماری او و آن بنیادی که وی برای آن کار می‌کرد کجا قرار دارد. ما به روشنی می‌بینیم که استاد کارو سرآغاز کتاب پنهان خود را به یوسفزی‌ها ورستاد می‌کند. و به همین‌سان آرزوی او که به نام “ یوسفزی اعزازی ” یاد شود. یوسفزی آن قبیلہ‌ی است که مانند تمام پشتون‌های سرابانی در تیاتر پشتون‌ها حامی ستعمار انگلیسی بود. از سویی شخصیت‌های نام‌داری علمی مانند مرحوم دکتر HH دانی_ با آن که خودش در مناطق شمالی وابسته‌گی دارد_ از یادکرد نام سلطنت سوات پرهیز کرده است. تنها نقل قول چند جمله که از یک نویسنده‌ی انگلیسی نموده است. او به طور کوتاه سلاطین (گیری) را یادهایی کرده، ولی چه‌گونه‌گی پس‌منظر تاریخی آنان و رابطه‌ی شان با سوات یادی نه می‌کند، آگاهی تاریخی او در میان ده‌کده‌های محلی به طور غیر رسمی و گفت و گو‌های شفاهی در آن زیست‌گاه بی‌سواد افسانه‌پرداز به گونه‌ی یادداشت موجود است. یا این آگاهی تاریخی به عنوان دانش پنهان گذاشته شد که میان اشراف محلی ده‌کده‌ی منتشر شده و به گونه‌ی محتاط بحث می‌شود. این روی‌دادها به طور گسترده در تاریخ‌ها و رسم و رواج‌های یوسفزی‌ها هم ثبت شده است. چنانی که در تاریخ حافظ رحمت‌خانی و در کتاب‌های تذکره‌الابرار و الاشرار آخوند درویزه، روحانی معاصر. ولی آن‌طور که این حساب‌ها بسیار مهم اند، پنهان و از جریان اصلی دور اند. و در داخل کشور ما به دست‌رس هم‌سخنان هم نیست، هم‌سخن‌های جهانی را خو بگذار. بدون پنهان‌کاری تاریخی، این

تاریخ، کلتور و فرهنگ و عوامل دیگر با دیدگاه نو هویدا شده و در پی آن اسرار و راز های تحول تاریخی قوم پشتون، فرهنگ شان و تعریف دقیق و علمی آن که -یک موضوع بسیار نادر و ناتمام است حل خواهد شد. فرمانروایی نظام ها پی هم دگرگون شده و نظام های اجتماعی می روند و می آیند. تاریخ اصلاً در مورد این هاست. اما الماری ها در کمترین حالت میراث هایی از اسکلیت های پنهان دارند. ولی نه با طیف گسترده و دراز مدت. با وجود شباهت های زیاد در حمله ی ۱۰۶۶ نارمن و هممانندی هایی با گرفتن برتانیهو جریان سرنگونی سلطنت سوات از سوی بازی کران محلی و سرپرستان مغل و سپس برتانوی شان پنهان شده است. شاید ما گمان کنیم که بازنده ها نه تنها از ترس ونکه از شرم هم چپ شده اند. افزون بر این هممانندی وضعیت نورمن بریتانیا با وضعیت حالینه ی ما بسته گی نه دارد. چون انگلیس ۵۰ سال پس فتح نورمنان و در سال ۱۵۵۶ در راه چیره شدن بر جهان روان شد. در حالی که در سزمین های باشنده گان مناطق گیری پیش رفتی برای شان دیده نه می شود. ساقط ساختن پادشاهی سوات یا سرکاری پخلی و ناسازگاری با تهاجم نارمن بریتانیا به دست تیموریان سربانی، یک عمل بسیار ناروا و بدکنشی بود. برخی پایانه های آن حالا هم پس از قرنی آشکار می شوند. یکی از سازه های که قابل یاد آوری است- و آن چه در افشای این اسرار کمک کرده- انقلابی ست در ۱۵ سال اخیر ژنتیکی و ژنیالوژی جوان ساینس که پیشرفت های غیرقابل باور چنان روشنایی بیاورد تا پنهان کاری برای هیچ فرایندی ایستاده گی نه کند و کرده نه می تواند. موجودیت تاجیکان اصلی و " پشتون شده ها " به پیشاور و سوات از روی نسب شان آشکار شده است. جایی که بر بودن آنان کم تر چشم داشت بود. همین سان حقایق عجیبی هم در مورد گذشته ی صلاحیت داران سربانی قوم پشتون و نژاد اصلی شان آشکار شده است که ۵۰۰ سال پیش باشنده گان اصلی تاجیک را پامال کردند. و سپس به افغانان هم نژاد شان حاکم شدند. مطالعات ژنتیکی نه تنها این بلکه تاجیکان غوری، بیتهنی (غلجی) _ را بزرگترین قوم کنفدراسیون افغانستان_ به عنوان منبع عنعنوی تایید کرده است. که در حقیقت حالا بزرگترین گروه پشتون هاست و از لحاظ تاریخی هم از همه مؤفق هم است. ولی این یک سخن دیگر است...

آخذن زاده عارف حسن خان یک نویسنده، فعال، و پژوهشگر مسایل تاریخی است. و بسته گی او با ضلع شبقدر چارسده ی خیر پشتون خواه است .

نویسنده: عارف حسن آخندزاده.
 برگردان کننده به زبان پشتو: دکتر امیر انصاری.
 برگردان کننده به زبان فارسی: محمد عثمان نجیب
 سپاس از رزاق مأمون دوست گرامی و دانشمند من برای فرستادن این متن غرض
 برگردانی به زبان فارسی.

بخش هفتم

برخی تاجیکانِ دایم سرگردان قدرت و ذلت!

بسم الله خان:

مه چوکی گگ مه دوست دارم.

روایات زنده گی من

بخش ۱۸۲

نوشته‌ی

مرتبطی به مقرری بسم الله خان

پسا ۲۰۰۱ با شکل گیری تشکیلات و ساختار های دولتی من به عضویت کمیسیون
 های مختلف نظامی از جمله کمیسیون احیا و بازسازی ارتش افغانستان منصوب شدم.
 مارشال فقید معاون اول رئیس جمهور و وزیر دفاع، استاد گرامی ما محترم جنرال محمد
 آصف دلاور رئیس ستاد ارتش و محترم جنرال صاحب بسم الله خان معاون اول وزیر
 دفاع و

جنرال صاحب عتیق الله بریالی معاون وزارت دفاع و رئیس کمیسیون احیا و بازسازی
 اردو بوددم.

همه‌ی ما رضاکارانه؟! کارگر در مساعدت برای هموار سازی جاده های رفتاری استحکام
 انحصاری کسب قدرت به رهبران قبیله و در رأس آقای کرزی بودیم و به حدت و شدت

کار می کردیم تا ایشان و نخبه گان نسوار پک های قبیله هم چنان آزمندانه صاحب صلاحیت سرکوب اقوام مختلف غیر از خود شوند.

در پایان ناوقت یکی از جلسات ناوقت شب از قرارگاه وزارت پایان شدیم تا خانه های خود برویم.

محترم بریالی، من، جنرالان محترم دیگر مانند: شیرمحمد خان کریمی حبیب خان حصاری، پاینده محمد خان ناظم، شاه آقا خان که خواهرزاده ها و برادرزاده های شان کابل را با استفاده از نام و حمایت ایشان زیر و رو کرده و ملت آزاری را به حد اعلای آن رسانیده بودند و بعد ها

می خوانید، با شمار دیگری باهم بودیم، در درب دخولی تعمیر وزارت دفاع با آقای بسم الله خان مقابل و همه ادای احترام و رسم تعظیم کردیم.

تقریباً همه و به طور مشترک اما غیر ارادی پرسیدیم:

«... صایب کجاستین و محترم بریالی خان ادامه دادند که دیر شد نه دیدیم تان ده چار طرف درک تان نیس...»، هدف شان باری سر نه زدن بسم الله خان در یکی مجالس کمیسیون و صدور هدایات شان بود.

جواب خنده آور و مضحک بسم الله خان در مقابل تقریباً پانزده نفر این بود:

(مه امی چوکی گگ مه دوست دارم... گوشه گوشه می گردم ... به خود جنجال نه میخرم نه شما به مه کار داشته باشین... نه مه به شما... هر کسی برین پناهی تان به خدا...)، حتا یک لبخندی هم نه داشتند که بگوییم شوخی می کردند... وقتی چندی قبل از گزارش نامه ی خبر استخدام کردن

شان در بوردی بی ارزشی را آگاه شدم گفتم حقا که چوکی گگ خود را دوست دارند. حتا اگر در خدمت بودن به عنوان ناظر و ناظر دست دهم قبیله هم باشد.

چرا نخبه های تاجیکان دایم سرگردان قدرت و ذلت در کارگاه قبیله اند؟ ما کی هستیم، جوهر مردانه گی ما کجاست و چرا همیشه ذلیل ایم و مهم نیست حتا اگر به پاسبانی هر احمقی از نخبه های قبیله هم گماشته شویم، شأن و منزلت دیروز خود و امروز خود را فراموش می کنیم؟ چند سال دیگر عمر داریم که پایان با ذلت داشته باشیم؟

البته که کار کردن در کشور ما و برای کشور ما و مردم ما حق و وجیبه ی ماست نه از نخبه های پشتون تباری که مدام در معامله اند. اما باید روش های حفظ غرور خود را

به حیث شهروندان اصلی و متساوی الحقوق با قبيله گرا مدنظر داشته و با غرور بر آن
ها چربی کنیم.

بخش هشتم

سکوتِ مرگ‌بار، براستبدادِ دودمان اقتدارگرا گناه

و جنایت است!

اگر فارسی‌گویان و به صورتِ خاص تاجیک‌تباران مقاومت را پشتی‌بانی نه کنند و نخبه‌های شان با سکوتِ مرگ‌بار نظاره‌گرِ به مه چی گوی باشند و یا محافظه‌کاری و عزلت‌گزینی نمایند، معنایش این است که آنان ارزش‌های خودشناسی را یا زیر پا می‌کنند یا نابخردانه و نامردانه جبر بر ملیت شان را نادیده می‌گیرند. می‌دانیم که تاجیک‌ها و همه فارسی‌گویان نه مانیفیستی دارند و نه برنامه و نه تصمیمی برای رهایی از یوغ پشتون‌یسم اقتدارگرا اکثریت تاجیک‌ها درگیر بی‌ماری‌های خودهراسی، سکوتِ مرگ‌بار بر استبداد و سیطره‌ی هژمونی

پشتونِ اقتدارگرا و همیشه در کمینِ بودن به پله

های سوم و چهارم. هزاره همین گونه، اوزبیک همین

گونه و همه پارسی‌گویان و غیرپشتون‌ها همین گونه. چون

اینان بارخودگران شماری نه دارند.

سر افکنده‌گی‌های هیئت غیر پشتون همراه طالب در ناروی را ببینید که حتا جرأت پوشیدن لباسِ تنش را ندارند تا دریشی بپوشند و خمی چشمانِ شان را دیدید که از زمین بلند نه می‌شدند. نوش جان چنان نظام تروریستی که تروریستان تازه داوطلب برای پیوستن به آنان در قطارها ایستاده اند و بیم دارند که از کاروان پس نمانند.

گروه دیگری زیرنام کارشناس و فیلسوف و پروفیسور تازه درس نظریه‌پردازی‌های کتابی به ما می‌دهند و الزامات و نیازهای تجزیه را توضیح می‌کنند و جغرافیای تجزیه را علمی در ممانعت برای حرکت‌های رهایی بخش از سلطه‌ی پشتون‌یسم اقتدارگرا و مانع تحقیق چنان یک اقدام می‌دانند. نه می‌شود که نام کشیدی و شناخته شدی هر چی گفتمی راست است. چنین نیست، شما ها به شناوری‌های امواج بپیوندید نه به تخریب آب‌گیرهایی

که امواج را هدایت می‌کنند و مسیر می‌دهند و یا ذخیره می‌کنند تا فردای خروشان داشته باشند.

بُردِ پشتونِ اقتدارگرا و استمرارِ عُمرِ حاکمیتِ قبیله اگر از یک سو بسته‌گی به تضرع و وابسته‌گی آنان در سازمان های جاسوسی دارد و هیچ پشتون با اقتدار سیاسی را از گذشته‌های دور تا حال نه می‌یابد که عامل سازمان های استخباراتی انگلیس و آمریکا و اسرائیل و روس و چین و ایران و پاکستان و هندوستان و هرستان دیگر نباشد. از سوی دیگر نخبه‌های ترسو، خودهراس، نظریه‌پرداز های دروغین و معامله‌گری خارج از غزدی های قبیله است که با گفتارها جبونانه در رسانه‌ها و شبکه های اجتماعی فقط ممانعت از حق‌طلبی را پخش می‌کنند.

آقایان! جهان رسته از بند استبداد به ساده‌گی تا این‌جا نه رسیده است. همین حالا ساختارهای مختلف در اراضی مختلف سوق و سیال مختلف دارند. هیچ خصوصیت بومی‌های جنوب با بومی‌های شمال هم‌خوانی ندارند و ساختارهای انتیکی و جغرافیایی فقط موانعی اند که از تفاله‌های گفتار های شم ها ترشح می‌کنند. بگذارید برای صدسال آینده برای دوصدسال آینده راهی برای آینده‌های ما ساخته شود، بگذارید اساسات آن از همین اکنون گذاشته شوند. شماها با گویا داشتن امتیاز شهرت هرکاره نیستید و حتا اگر هم باشید بزرگر تخم هراس نباشید. شما دسته‌هایی از درخت‌های بارور پارسی‌گویان هستید که به تبر پشتون‌نویسم اقتدارگرا قوت می‌دهید تا سپیدار های تنومند و یا در حال رشد هویت تان، تبار تان را از بیخ و بن قطع نمایند. محاسبات علمی جهانی تا مریخ و مشتری رسید و شماها همه را نادیده گرفته مانع همه‌گیری افکاری می‌شوید که آرامش فردا را در رهایی از یک‌جایی گلیم‌غم با پشتون تمامیت خواه می‌دانند و مقاومت و مبارزه برای تجزیه را تنها راه آرامش فرزندان خود و حتا نسل‌های فردای پشتون می‌بینند که بی‌چاره‌ها از نادانی مشران‌شان بیش‌ترین زجرها را کشیده و از تمدن و تعالی بازمانده اند.

بخش نهم

تاجیکان و پارسی‌گویان و پارسی‌زبانان، مقاومت کنیم ورنه تباہ می‌شویم!

تاجیکان و پارسی‌زبانان و پارسی‌گویان به دلایل محافظه‌کارانه و خودهراسی در مقیاس جهانی آن گونه که لازم است تثبیت جای‌گاه نه کرده‌اند. آن پهناوری زبان و آن کهن باری کلتوری و فرهنگی و آن تسخیر ادبیات جهانی هیچ کدام اثری بر اقتدار‌گرایی مان نه داشته است. ایران در انزوای آخوندی به سر می‌برد و تاجیکستان که در جهان سر می‌شوراند به تنهایی کاری از پیش برده نه می‌تواند. هزاره‌های افغانستان موقعیت‌های بهتر در افغانستان داشتند که توسط رهبران پلید شان مثل رهبران جبون و معامله‌گر تاجیک همه فرصت‌ها را از دست داده و فدای رقابت‌های ظاهری فرنیچری سازی برای مهمان‌سراها خود ساختند.

بیش‌تر آنان تحصیل و تعلیم بلند نه داشته و قوت درک تجزیه و مانور برای فعل و انفعالات عاجل در وجود شان نه بود. خطاب کردن استاد و مارشال وزیر و وکیل و جنرال و این صاحب و آن صاحب آنان را غافل کرده بود. در حالی که اگر امتحانی از ایشان بگیری چهار سطر تحلیل سیاسی واقعی نوشته نه می‌توانند. مثلاً با سوادترین آقا همین یونس قانونی است. او را دعوت کنید که مجزا از صحبت‌های کلیشه‌پی یک ده دقیقه وضع سیاسی نظامی جهان و منطقه و موقعیت افغانستان در این بحبوحه را تعریف کند، چیزی برای گفتن نه دارد. اما اگر برایش بگویی این شهر را با یک مقام دولتی یا یک کرسی رسمی و یا یک پیوند مادی معامله کن، معامله‌گر از او کسی پیدا نه می‌شود. دیگر ارکان گویا رهبری و کابینه دیده‌ی تاجیک تبار‌های سیاسی‌گرا غیر از استاد سید مخدوم رهین یک شخصی را نشان دهید که ظرفیت منطقی رهبری را داشته باشد. رده‌های دوم و سوم آگاه و چیز فهم تاجیک تبار که ماشاءالله کم نیستند و به وفور قابل دست‌یابی‌اند، فاقد تمام صلاحیت‌های تصمیم‌گیری‌اند. فرصت برای آنان یا بسیار اندک بوده و یا هم هیچ نه بوده.

از کابل تا پروان و کاپیسا از پنجشیر تا بدخشان و تخار و کندز و بلخ تا آمو دریا و بادغیس‌ها و غور و هرات و فرارودان و در تمام کشور همه آگاهان و صاحبان مطالعه و اندیشه‌ی زبان پارسی همیشه در حاشیه‌ی اقتدار‌گرایان مرتبط به خود قرار داشتند و دارند. مثلاً جایی که پسر عطای نور باشد کسی دیگری را در بلخ و حتا در محاسبات

کشور مرتبط به بلخ راهی نیست. یا مارشال فقید فوت کرد به جای یک گزینش واقعی فرزندش را پیش کشیدند و او همان گونه خاموش آمد و بی زبان رفت. حتا قادر نه شد ماجرای قتل عمد اما مخفی پدر خود را حتا یادی کند. چی رسد به پی گیری پرونده‌ی قتلی که کرزی و آمریکا هزار فیصد در آن دست داشتند. یا منصوب کردن جنرال تاج محمد جاهد به حیث قوماندان قول اردو، وزیر داخله و والی در حالی که عتیق الله بریالی هزاران بار مستحق تر آگاه تر و با مطالعه تر و مدیر مدبر تر از جاهد بود و است اما کنار گذاشته شد. در سایر ولایات و مناطق تاجیک تبار و فارسی گوینان همین رقم. در کاپیسا میرداد و اقبال صافی حتا رشقه و علوفه‌ی حیوانات را هم اول به فرزندانشان دادند و بعد اگر اضافی ماند به حیوانات مردم دادند. در بدخشان فوزیه کوفی و تمام وکلای بدخشان و سناتور ها و جنرال ها به استثنای لطیف پدرام همه تجارت نفس کردند. به صورت یک کل تمام حوزه‌ی پارسی زبانان هم از هزاره و تاجیک ها همین گونه. تا اولاده‌ی خلیلی و محقق و دانش و مهدوی و کاظمی و چند تای دیگر بودند هرگز جایی برای آگان هزاره داده نه شد. تنها حضرت وهریز توانست با لیاقت و کاردانی خودش در منصبی به وزارت خارجه منصوب شود. در حالی که او مستحق وزارت بود. مارشال دوستم هم کسی دیگری نه داشت بر خلاف رهبران تاجیک تبار و هزاره ها میدان را برای رشد نسل تازه‌ی ازبیک ها فرش سبز گسترد و سر انجام هم چنان شد که آنان خود را در قمار قدرت باختند و به نوعی علیه خود دوستم استعمال شدند و ما دیدیم آقای فایق و چند تایی را که حتا مستحق اجیر بودن. نه بودند اما زود خود را باختند. باتور هم در مناسبات سیاسی هنوز بسیار کم تجربه بود که صلاحیت های وافریش برایش داده شد. اما نه توانست چنانی که باید خود را بالا بکشد. همین گونه این افراد هرگز برای مردم و تبار خود فکر نه کردند.

و در آخرین مراحل از عمر سیاسی شان دیدیم که همه خاین بر آمدند. و برخی های شان مثل حاجی الماس و گل حیدر و دیگران خیانت به تبار و زادگاه و وطن خود را رقم زدند. تا به قول استاد ربانی شهید از خون مردم شان صاحب چند رویه خرچی شوند. و حالا مثل دزدان در کوه ها جا نه می‌شوند و به هر سویی فرار می‌کنند. و اما تاریخ پشتون چنین نیست، با آن که پشتون همه دار و ندار مملکت را از کرزی تا غنی و از کابینه تا کابینه و از گلبدین تا مسلم یار تا اصولی و از یون تا فراهی ها و از عبدالرحمان ها امان الله ها هم فروختند و هم تاراج کردند اما هرگز به قبیله‌ی شان خیانت نه کردند. دو تا

سه فیصد پشتون بی‌واسطه‌ی تحصیل کرده و صاحب علمیت و دارای صفات عالی شهروندی کم‌تر از تاجیکان و پارسی زبان روزگار بد ندارند. حتا بیش‌تر هم حالت شان بد است. مردم عام را که کسی در نظر نه دارد. حالا از هر سوپی شنیده می‌شود که گویا ارکان رهبری گریخته و خاین دولت های فاسد غنی و کرزی وارد تعاملات زاری کنان به ایجاد تماس و رابطه با طالبان شده اند، خجالت و شرمندگی زیادتر هم به خود ها خریداری می‌کنند.

اصول کشوری و باز پرسی این است که وزرای دفاع و داخله و امنیت ملی همه به محاکمه کشانیده شوند و همه جنرالان نا به کاری که حتا باوجود احساس خطر نه توانستند قطعه‌ی تحت محافظت خود را با نیروهای ملی و وطن دوست به ساحات امن انتقال دهند و یا از وضع‌الجیش های شان دفاع کنند و یا حد اقل سلاح های ثقیله را از دسترسی طالبان به مکان های دیگر و مخفی انتقال می‌دادند. در تمام افغانستان که نیروهای خیانت کاری از سوی غنی و کرزی و پاکستان جا به جا نه بودند. زنگ خطر سقوط بدخشان باید همه را تکان می‌داد.

چرا وزیر دفاع بی‌کفایت نه تواند با داشتن شبکه‌های بزرگ کشفی و استخباراتی حتا در روز سقوط هم خبر نه شود. چرا کمربند های امنیتی شهر کابل زیر نظر نه بودند؟ چگونه وزیر دفاع باشی و از ارتش سه صد هزار نفری پنج صد نفر طرفدار نه داشته باشی که به پنج قسمت تقسیم شان می‌کردی در چهار دروازه‌ی کابل و ارتفاعات مشرف به کابل توظیف شان می‌کردی و مجهز شان می‌ساختی تا از ورود پاکستانی ها به شهر کابل جلوگیری می‌کردی؟ تدابیر حالات فورس ماژور چیست؟ تدابیر فعال امنیت ملی چیست؟ قبول داریم که وزارت داخله به خاطر وزیر داخله‌ی خاین همه به خیانت رفتند. اما خیانت وزیر دفاع و رئیس عمومی امنیت ملی یک جنایت تاریخی است. چی شد که در قوای بزرگ هوایی چهار تا آدم قابل اعتماد نه بود که تخلیه‌ی هواپیما های جنگی را سازمان می‌دادند. همه چیز یک‌دشبه اتفاق نیافتاد. زنگ های خطر سقوط پی هم ولایات هیچ یک شما ها را متوجه نه ساخت که باید فرصت ها را از دست نه دهید. غنی که شانه های شما را نه بسته بود. اگر احساس خطری داشتید کنار می‌رفتید و از مکان های متحرک یا ثابت با تدابیر حفاظتی خود تان برای مدافعه پیش‌بینی می‌داشتید. پلان امنیت کابل کجا بود؟ پلان احضارات گارنیزیونی کجا بود؟ پلان های تدافعی یک و دو و سه کجا بودند؟ شما ها در دوران آرامش ها کدام برنامه های

حفاظتی از حملات احتمالی یا فرضی داشتید؟ یا با این موارد آشنا نه بودید؟ همه نیروهای شامل در تشکیلات ارتش خاین نه بودند. نه همه‌ی پشتون‌های ارتش خاین بودند و نه همه تاجیک‌ها و ازبیک‌ها و هزاره‌ها و دیگر اقوام. خیانت را در تمام ولایات دو صد نفر نه کرده است. اما آنان توانستند همه‌ی شما را در بی‌تدبیری خود تان به زانو در آورند. خیانت غنی موجب تهرئه‌ی شما‌ها نه می‌شود. حتا خلبان‌هایی که دانستند غنی خاین فرار می‌کند و او را فرار دادند هم جزء جنایت‌کاران و خیانت به وطن اند. آنان می‌توانستند غنی را در ساحات دیگری انتقال و به پنجه‌ی ارتش می‌سپردند. و یا حتا در یک دشت رهای‌شان می‌کردند. همه نیرو‌ها که با غنی نه بودند. روایت‌ها هم افشا کرده که حتا سلاح‌ها و لباس‌های زرهی گارد‌های غنی را هم از چرخ‌بال‌ها دور انداخته بودند.

به هر ترتیب همه چیز گذشت و ملت با استقرار نیروی متحجر طالبانی چند ملیتی و پاکستانی تحت شکنجه و کشتار قرار دارند و کشوری با عالم بدهکاری‌های پولی و ناتوانی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی و بدون ارتش، بدون پلیس، بدون امنیت ملی و بدون قوای هوایی و بدون قوای سرحدی و بدون قوای مسلح در چنگال پاکستان است. بیش‌ترین آماج‌گیری‌های ترور‌های بی‌پایان زنجیره‌ی و شکنجه‌ها و تاراج‌ها و شهادت‌ها متوجه همه پارسی‌زبانان بدون حس‌تعلق قومی است. در سراسر کشور جایی پارسی‌زبان است، هدف مستقیم است که به نام داعش شهید ساخته می‌شوند. راه نجات این است :

یا با مقاومت شکل‌گرفته‌ی موجود، لرزنده‌گی را به ارزنده‌گی تبدیل کنیم تا زنده بمانیم و تثبیت حضور نمائیم. و یا اگر مقاومت ناکام شد، اشغال‌گرایان وطن ما را مُلکیتِ قباله‌یی‌شان دعوای می‌کنند و در آن صورت تا یک دهه‌ی دیگر هویتی برای من و تو هم باقی نه می‌گذارند و به قول خود‌شان میم‌زر ما توله زما می‌شود و ما به همیشه نابود می‌شویم. مقاومت حالا در بهترین موقعیت ملی و بین‌المللی قرار دارد. اگر حمایت‌اش کنیم و اگر از گذشته‌ها پند بگیریم و مقاومت را مال شخصی خود فکر نه کنیم و حضور فعال مردم را در کامیابی و ناکامی نادیده نه انگاریم.

بخش دهم

من عرض می‌کنم!

که تاجیک نه مانیفیستی دارند و نه برنامه‌پی و نه تصمیمی برای رهایی از یوغ پشتون‌نیم اقتدارگرا. اکثریت تاجیک‌ها درگیر بیماری‌های خودهراسی، سکوت مرگ‌بار بر استبداد و سیطره‌ی هژمونی پشتون اقتدارگرا و همیشه در کمین‌بودن به پله‌های سوم و چهارم. هزاره همین گونه، ازبیک همین گونه و همه پارسی‌گویان و غیرپشتون‌ها همین گونه. چون اینان بارخودگران شماری نه دارند. سر افکنده‌گی‌های هیئت غیر پشتون هم‌راه طالب در ناروی را ببینید که حتا جرأت پوشیدن لباسِ تن شان را نه دارند تا دریشی بپوشند و خمی چشمانِ شان را دیدید که از زمین بلند نه می‌شد. نوش جان چنان نظام تروریستی که تروریستان تازه داوطلب برای پیوستن به آنان در قطارها ایستاده اند و بیم دارند که از کاروان پس نمانند. گروه دیگری زیرنام کارشناس و فیلسوف و پروفیسور تازه درس نظریه‌پردازی‌های کتابی به ما می‌دهند و الزامات و نیازهای تجزیه را توضیح می‌کنند و جغرافیای تجزیه را علمی در ممانعت برای حرکت‌های رهایی بخش از سلطه‌ی پشتون‌نیم اقتدارگرا و مانع تحقق چنان یک اقدام می‌دانند. نه می‌شود که نام کشیدی و شناخته شدی هر چی گفتمی راست است. چنین نیست، شما ها به شناوری‌های امواج بی‌یونید نه به تخریب آب‌گیرهایی که امواج را هدایت می‌کنند و مسیر می‌دهند و یا ذخیره می‌کنند تا فردای خروشان داشته باشند. بُرد پشتون اقتدارگرا و استمرار عُمر حاکمیتِ قبیله اگر از یک سو بسته‌گی به تضرع و وابسته‌گی آنان در سازمان‌های جاسوسی دارد و هیچ پشتون با اقتدار سیاسی را از گذشته‌های دور تا حال نه می‌یابد که عامل سازمان‌های استخباراتی انگلیس و آمریکا و اسرائیل و روس و چین و ایران و پاکستان و هندوستان و هر ستانِ دیگر نباشد. از سوی دیگر نخبه‌های ترسو، خودهراس، نظریه‌پردازهای دروغین و معامله‌گری خارج از غزّدی‌های قبیله است که با گفتارها جبونانه در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی فقط ممانعت از حق‌طلبی را بخش می‌کنند. آقایان!

جهان رسته از بند استبداد به ساده‌گی تا این‌جا نه رسیده است. همین حالا ساختارهای مختلف در اراضی مختلف سوق و سیال مختلف دارند. هیچ خصوصیت بومی‌های جنوب با بومی‌های شمال هم‌خوانی ندارند و ساختارهای اتنیکی و جغرافیایی فقط

موانعی اند که از تفاله‌های گفتارهای شرم‌ها ترشح می‌کنند. بگذارید برای صدسال آینده برای دو صدسال آینده راهی برای آینده‌های ما ساخته شود، بگذارید اساسات آن از همین اکنون گذاشته شوند. شماها با گویا داشتن امتیاز شهرت هرکاره نیستید و حتا اگر هم باشید بزرگ‌تر تخم هراس نباشید. شما دسته‌هایی از درخت‌های بارور پاری‌گویان هستید که به تبر پشتون‌نیسم اقتدارگرا قوت می‌دهید تا سپیدارهای تنومند و یا در حال رشد هویت‌تان، تبارتان را از بیخ و بن قطع نمایند. محاسبات علمی جهانی تا مریخ و مشتری رسید و شماها همه را نادیده گرفته مانع همه‌گیری افکاری می‌شوید که آرامش فردا را در رهایی از یک‌جایی گلیم‌غم با پشتون‌تمامیت خواه می‌دانند و مقاومت و مبارزه برای تجزیه را تنها راه آرامش فرزندان خود و حتا نسل‌های فردای پشتون می‌بینند که بی‌چاره‌ها از نادانی مشران‌شان بیش‌ترین زجرها را کشیده و از تمدن و تعالی بازمانده اند.

بخش یازدهم

ما هیچ چیز و هیچ کسی نیستیم!

- علاوه از آن که در قدرت و ثروت و رشد متوازن و عدالت عمری هیچ چیزی نیستیم، این ها اند امتیازات ما و طالبان طبق تصمیم آمریکا، مزدوران شان از کرسی تا عبدالله و غنی عطا و طوطا و دراز و کوتا: ۱-طالب حق دارد همه‌ی ما را بکشد
- ۱- ما حق نداریم طالب را گمشو بگوییم در غیر آن لنده غرهاستیم و خطرناک.
- ۲-طالب حق دارد که همه شهرها و خانه‌های ما را به آتش بکشد.
- ۲- ما حق نداریم طالب را مانع شویم و باید او را بالای چشمان مان جا دهیم.
- ۳-مهم نیست طالب کدام رنگ و چهره دارد.
- ۳-مهم است ما از او بی درنگ اطاعت کنیم.
- ۴-مهم نیست طالب پاکستانی است، قبایلی است، خیبری یا پښتون خواهی است.
- ۴-مهم است که زبان و وجهه‌ی مشترک خونی و زبانی با کرسی و غنی و نخبه‌های وحشت و یون و طاقت‌ها و محب‌ها داشته باشد.
- ۵-مهم نیست که سیاست سرزمین سوخته را از شمال کابل تا همه‌ی شمال افغانستان و مناطق غیر قبیلہ‌پی تحمیل و تعمیل کرده است و آن را تکرار کند.
- ۵-مهم است که اقتدار قبیلہ سالاران را قوت ببخشد، حتا اگر با تکرار گذشته باشد.
- ۶-مهم نیست که طالب ما تاجیک‌ها را هر چیز خطاب کند و فکر برده داری بر ما داشته باشد.
- ۶-مهم است که ما رسم تعظیم کرده و زیر دُهل و سرنای شان برقصیم، در غیر آن جاسوس استیم و متعصب استیم و جنایت کار استیم باید به هدایت ارگ و آمریکا محاکمه شویم.
- ۷-مهم نیست که ما یا فرزند و عیال ما از گشنه‌گی می‌میریم و یا دزدی می‌کنیم.
- ۷-مهم است تا هر طوری شده باید به طالب گدای‌گر به زور، روزی بدهیم.
- ۸-مهم نیست که طالب کافر است یا بی دین است و یا تنها ریش مانده و اسلام می‌گوید که آن را نه می‌داند.

۸- مهم است که ما تاجیکان و پارسی زبانان از اوامر او اطاعت کنیم. در غیر آن کرزی و غنی و محب و اتمر و عبدالله و زاخیلوال ووو... سکتہ می کنند و پیشا سکتہ کردن همه ی ما را از دم تیغ می کشند.

۹- مهم آن است که سیاست های تک قومی توسط ایادی بیگانه را بر ما تحمیل کنند.

۹- مهم نیست که ما شهر ویران و کشور ویران و ملت ویران و روح ویران داریم، ما در فقر بمیریم ولی طالب برای ابقای قدرت قبیلہ و پشتون نیست ها کشور را به آتش بکشد.

۱۰- مهم نیست که هویت فروشان چی می کنند تا هویت ما را بدزدند.

۱۰- مهم است که ما به پذیرش هویت قبیلہ سر خم کنیم حتا اگر به زور طالب شده باشد. و سر انجام ما حق نداریم تا بدانیم که چرا ما نباید به مناطق شرقی و جنوبی اسکان داده نه شویم؟ و چرا هر از گاهی گروه عظیمی قبایل پشتون به نام مهاجر برگشته یا افغان کرزی و غنی و دستگاہ شان به تاراج ملکیت های مردم غیر پشتون به خصوص کابل و شمال کابل و همه مناطق غیر قبیلہ سالار میپردازند و حکام پشتون دزدانه اراضی ما را به هم تباران شان توزیع می کنند؟ این جاست که باید بیدار شوی پارسی زبان و تاجیک بی خبر و هزاره و اقوام غیر قبیلہ ی اوغان سیاسی خاین.

بخش دوازدهم

نقدی بر مصاحبه ی غنی بابای چوغکی فراری!

بسم الله خان قابل محاکمه است اما اولین فراری نیست. با ورود بی مقدمه به گند و کاو مصاحبه ی غنی بابای فراری پرداخته و سعی می نمایم احساسات بر عقل من حاکم نه شوند و خردگریزی جای خرد گرایی را نگیرد.

مصاحبه ها توضیح ها، تفسیر ها، گفتار ها و پندار های مختلف در عرصه های مختلف بخش های جدا ناپذیری از زنده گی بشریت است. حتا ملائکه ها به خصوص جبرئیل امین پیامبر پیامبران هم برای انتقال پیام های خداوند متعال به پیامبران نوعی مصاحبه و مصاحبت داشتند. ارچند مصاحبه ها ابراز رأی تنهای شخص نیستند و متکی به پیش نهادی از یک نهادی، مرجعی، اداره یی، جریده یی، روزنامه یی، رادیویی یا تلویزیونی انجام می شوند، مگر همه ی آنان بسته گی به اراده ی مصاحبه شونده دارد که حاضر می شود یا خیر؟

گاهی هم مصاحبه ها به اساس خواست مصاحبه شونده و دعوت او از رسانه های گروهی دیداری و شنیداری و نوشتاری انجام می شوند. اما چنان مصاحبه ها حالت های بسیار نادر اند و بسته گی به موقعیت های شغلی، مطرح بودن شخص در اجتماع بدون نظر داشت مقام و قدرت دارند. در عرصه ی سیاسی بیشتر رهبران رده های اول و اثرگذار بر تصمیم کشوری و سیاسی چنان مصاحبه ها را شخصاً انجام می دهند. مهم است که بن گاه های نشراتی در کدام حالات چنان مصاحبه ها را می گیرند و نقش خودشان در اجتماع چیست؟ از هر منظری مثل گفتار، رفتار، کردار، اعتبار، سابقه ی کار و نوع ارایه های گذشته ی یک رسانه باید پاسخ گوی مواردی همچو مصاحبه هایی باشند که غنی فراری انجام داد.

اصل بحث: معلوم نیست تلویزیونی که آقای غنی را به مصاحبه دعوت کرده بودند مربوط چه کسی بوده و از سوی چه افرادی مدیریت می شود. اما آنچه مبرهن است که تصادفی بودن این مصاحبه را نه باید در مخیله گنجانید. بحث دیگر رابطه ی گرداننده ی

آقای داود جنبش پشتون تبار با این مصاحبه است. گرداننده‌ی از BBC تلویزیونی که دهه هاست به گونه‌ی برنامه‌ریزی شده علیه بخش بزرگی از هویت تاجیک تباران و پارسی‌گویان افغانستان قرار دارد. اهالی امنیت شناس و امنیت گفتار درک می‌کنند که رابطه‌ی مصاحبه‌ی غنی و فضا سازی برای برگزاری یک چنان نشست مهم با شخصی که عملاً در نوعی نظارت و حبس سیاسی قرار دارد با دست‌گاه‌های استخباراتی از جمله CIA و MI6 و کشور میزبان محبوس هرگز بی ارتباط بوده نمی‌توانند. من این‌جا توضیح می‌دهم که آقای داود جنبش مأموریت داشتند تا این مصاحبه را گرداننده‌ی کنند. نه دعوت به عنوان یک ژورنالیست، نویسنده و قلم‌پرداز زبردست. و اما آقای داود جنبش خود بخشی اعظم پرسش‌های ما را در پهنه‌ها و پغنه‌ها و پهلوی‌های حاشیه‌ی گفتارهای شان پاسخ دادند که بی‌طرف نبودند. نام‌گذاری برنامه به نام فصلی نا تمام چنانی ساده نیست که حاصل ترکیبی از دو واژه پنداریم شان. چون اینان مدام فصل‌ها را نا تمام می‌پندارند. این فصل‌های نا تمام معنای ناتمامی خدمت به افغانستان را نداشته و هرگز نخواهد داشت. مراد از این نام همانا ناتمامی و ناکامی‌های یک دست‌سازی و پشتونیزه‌سازی کشور است. برنامه‌های آن چنانی و این چنینی انگلیس در دوران داشتن سرزمین بدون آفتاب مطرح بودند و کماکان با تغییر نام‌ها و روش‌ها عملی شده‌اند. حمایت‌های هند برتانوی در گذشته و انگلیس رهبر خاموش دنیای تروریسم تا امروز سیاست پشتون پروری و پارسی‌هراسی ادامه دارد. به ترتیب، من این‌جا تنها با کردار رفتاری و گفتاری آقای داود جنبش در آن مضحکه‌سرایی با مغز متعفن غنی می‌پردازم. ایشان «جنبش» در مقدمه‌ی چنان گفتند: «... امسال هم چنان یک فصلی نا تمام دیگر در تاریخ افغانستان رقم زد و سوالات زیادی در مورد این گسستن‌های پی‌هم به وجود آورد. افغانستان چرا همواره در یک دایره چرخ می‌زند؟ نقش رهبران رده‌ی اول افغانستان در این تاختن‌ها و باختن‌ها چیست؟ آینده‌ی کشور چی می‌شود؟... و این کار (هدف‌شان وضاحت دادن بود). چه کسی بهتر از دکتر اشرف غنی انجام داده می‌تواند؟...» آقای جنبش با وجود داشتن‌مميزات براننده‌ی آگاهی و فراست، فرار از حقیقت‌ها را در مقدمه‌ی کار گرداننده‌ی آغاز کردند. ایشان از سقوط سه جمهوری پشتون تبار (داود خان، دکتر نجیب و غنی فراری...) یاد کرده و برنامه‌های پشتون طراحی سقوط دادن دو نظام تاجیک تبار یکی جمهوری دموکراتیک تحت رهبری مرحوم ببرک کارمل و دیگری مقابله‌ی بسیار خون‌ریزانه با دولت اسلامی تحت رهبری

شهید استاد ربانی را عمداً یاد نکردند. مگر می‌شود تاریخ بگویی و میان گفتارِ خالی هم داشته باشی؟

تظاهر و تجاهر: چه موردی است که سلامِ تان را به ازبکی بدهید؟ مگر ما نمیدانیم که این یک بازی و خود فریبی است؟ مگر شما آقای جنبش خبر ندارید که غنی به حمایتِ همین ترک‌تبارانِ قهرمانِ بر قدرت رسید؟ مگر شما یا آقای فراری با تنها سلامِ کاذب می‌توانید آن جفایی را جبران کنید که به این قومِ شریف کردید؟ مگر آقای غنی فراموش کردند که ایشان عاملِ اصلی شقاق و نفاق و بدنام سازی های میان قومی آنان بود؟ مگر پنج سال کرسی معاونیتِ اولِ ریاست جمهوری، حقِ ترک‌تباران را به حالتِ تعلیق نیاوردید؟ مگر یاد تان رفت که اگر آن شکوهِ هیبتِ مردمانِ گرامی ترک‌تباران افغانستان کاخ استبداد. تان را نمی‌لرزاند حتا آمریکا و انگلیس و بادرانِ هم مانع خروش و جوششِ حاکمیت براندازِ شان نمی‌شد؟ با این تظاهر و تجاهر چه را به کی نمایش دادید؟

آقای جنبش در مقدمه باز هم می‌گویند: «...» اگر چه تا حال استعفای رسمی هم نداده اید!؟ و در سوشل میدیا اکونتونه حالا هم نوشته است که رییس جمهور... چه خطابِ تان کنم؟...» آقای متعفنِ اولِ جهان خود می‌گوید: «... داکتر یا استاد!؟ بگو... خوش میشم...» خدمتِ آقای داود جنبش عرض می‌شود آن چه را شما در گفتارِ تان سوشل میدیا گفتید به زبانِ شیوا و زیبای فارسی شبکه های اجتماعی یا اطلاع رسانی می‌نامند. شما با انگلیسی یادکردن آن نام که بیشتر بین پشتون های پاکستان و خیر پبنتونخواه و هم‌نگاه های داخلی خود. تان کاربرد دارد نشان دادید که با پارسی دری سرِ آشتی ندارید و مانند مابقی انگلیسی را بر فارسی گفتن ترجیح داده اید. اگر پشتو هم می‌گفتید به پولنیزی رسی که مانوس نبود برای پسوند دادنِ واژه‌ی فارسی شبکه هم حسود بودید. ورنه می‌شد پولنیزی شبکی بگویند. آگاهانِ مسلکی دنیای خبرنگاری، بُنگاه های خبر رسانی، دست‌گاه های اطلاع رسانی می‌دانند که حضورِ افراد در کدام حالت های کشوری یا مرتبط به موضوع بحث در مصاحبه های افراد چه‌گونه است به خصوص که به قول شما کسی بهتر!؟ از اشرف غنی نباشد. در موردِ اشرف غنی کاری نداریم و به سلسله آن را حلاجی می‌کنیم. اما من هیچ نشانه‌ی از حضورِ سیمای نه متأثر و نه متأسف و نه غمگین شما نسبت به وقوعِ چنان فاجعه‌ی بزرگِ فروپاشی یک ساعته‌ی کشور ندیدم. شما که از موضع BBC بحث نداشتید تا خود را بی‌تفاوت می‌گرفتید و حتا یک یادی هم از حالت های بدبختی ملتِ تان نکنید. اما ما دیدیم که

یکی از مهربانو ها و گرداننده‌های فارسی زبان اهل ایران روزی و در جریان خواندن خبر های غم‌انگیز افغانستان اشک احساس انسانی ریختند. چیزی که تا پایان مصاحبه از شما دیده نشد. هم شما می‌دانید و هم من به عنوان یک شاگرد و پادو کهنه پای دنیای رسانه‌ی و خبرگزاری درک می‌کنم که آن مصاحبه یک فرمایش و یک توافق و یک نوعی مطرح سازی دوباره‌ی فراری بابا بود برای هر احتمالی که پس از این قرار است توسط آمریکا و غرب راه انداخته شود. شما چرا در انجام این مصاحبه با ملاحظه و احتیاط و معنادار ظاهر شدید؟ توضیح داده می‌توانید که برآیند گرداننده‌گی شما در آن مصاحبه استوار بر کدام ژانری در ژورنالیسم بود تا اهل مسلک را نسبت بی‌طرف بودن خود قانع بسازید؟ قبل از شما جمال‌الدین موسوی که او هم دشمن ملت افغانستان است با آقای سراج مصاحبه داشت. هم آقای سراج و هم آقای موسوی هر از گاهی می‌گفتند که بالای این یا آن موضوع توافق قبلی صورت گرفته تا یاد شوند یا نه شوند. ارچند در معادلات کشوری به خصوص کشوری که فروپاشیده چیزی به نام اسرار باقی نمانده، اما برای نشان دادن صداقت در نوع مصاحبه کننده و مصاحبه شونده مواردی وجود داشتند که پیشا حضور در مقابل دوربین پیرامون آن ها توافق شده بود. وقتی پرسشی مطرح می‌شد و آقای سراج جواب نمی‌دادند، زک و راست می‌گفتند ما و شما توافقی داریم که در این مورد سوال نمی‌کنید و من هم جواب نمیدهم. این جا رسالت وظیفه‌وی آقای موسوی حل بود. چون پرسش های خود را مطرح کرد و پاسخ هر چه بود ربطی به گرداننده نداشت. « من اصلاً آن مصاحبه را نپذیرفتم و نقدش هم کردم. » اما روش گرداننده‌گی مسلکی آن به مراتب بهتر از شما بود که نشان دادید بی‌طرف نیستید و مزید بر آن کوکی بودید. نوع حضور غنی بابای فراری در برنامه: آقای جنبش تشخیص نداده اند که با سقوط یک نظام و جاگزینی نظام جدید همه قوانین اجرایی از جمله قانون اساسی طور خودکار به حالت تعلیق می‌آیند مگر این که نظام جدید علی‌الرغم روشن نبودن ماهیت اش در اولین بیانیه‌ی رسمی خود به فعال بودن یا معلق بودن آن حکم کند. این مورد توسط گروه جاهل و جاعل طالبانی از تبار غنی هرگز انتظار برده نمی‌شد که قوانین به جای شان بمانند. دو دیگر این آقای جنبش عارفانه به جهل می‌پردازند و نادیده می‌گیرند که غنی بابای فراری ولس مشر خود به دست های خود نظام را سقوط داد و ظاهراً فرار کرد. مگر امکان دارد که طالب در دروازه های ارگ باشد و غنی بابا خاطر جمع میله برود و بعد اذعان کند که پای برهنه گریخته است؟ با

فرار غنی دگر چیزی به نام نظام و ساختار و قانون باقی نماند و همه چیز در روز روشن و پیش چشمان جهان و ملت فروپاشانده شد و عامل هم همین ولس مشرِ شما بود. من در سلسله ثبوت های فراوانی را برای آقای جنبش پیش کش می کنم. یکی از بدکنشی های افراد مصاب به حسِ خودنگری و خود بزرگ بینی عجین شدنِ موهومات، توهمات، کِبَر و غرور است که با انگیزه های مختلف از جمله حسِ حقارت او را رنج داده و شخص کاملاً فاقد اراده و اداره‌ی عمل و گفتار بار می آورد. چنان انسان ها بیمار های دارای سطح بلندِ افسردگی و روان پریشی و درون گرایی های بیش تر عقده پی اند. دست یابی آدم های از این دست به قدرت و مکنّت و جلال آنان را به یک خود فریفته تبدیل کرده و حواسِ غیر ارادی برای شان احکامِ اجرایی غیر عقلانی را صادر کرده و او را بسیار و بسیار وسواسی می سازند تا برای نشان دادنِ خودِ شان هر بدی، هر بدعتی و هر غلطی را با تحکم بر دیگران بقبولانند و غیر از خود هیچ کسی را یا آدم نشمرند و یا تحقیر کنند. اهالی طبِ روان شناختی های شخصیتی درجه ها مختلفی به این بیماری ها تعیین می کنند که بسته گی به بروزِ علایم و تعاملاتِ افکاری و کرداری شخص دارد. این بخش ها تنها در امورِ روان درمانی به دسته های مختلفِ بیماری طبقه بندی می شوند که بلندترین سطحِ افسردگی افراد است و حالاتِ منجر به ضرر رساندن برای دیگران و حظ بردن از اذیتِ دیگران در وجود بیمار را تقویت می کنند. گونه های از این بیماران کم تر و حتا هیچ به خود آسیب نرساننده اما متواتر به اطرافیان و زیر دستان ضرر وارد می کنند. به خصوص که در مکانِ تصمیم گیری عمومی یا صلاحیتی خاص یا جغرافیایی صاحب صلاحیت باشند. رده بندی های این بیماری ها در طبِ روان درمانی به: (ICD: F4۳.۱) و (ICD: F۳۲.۲) شناسایی شده اند که قابلیت های تغییر به بهبود یا شدید شدن را دارند و درجه بندی های شان به تناسبِ همان بیماری در نوسان اند. چنان اشخاص یا مدام خاموش و خمود و جمود اند و یا مدام غایله پرداز، عصبانی، بدکنش، ماجراجو، انحصارگرا و خود رأی و مستبد. این گونه بیمار ها هیچ نوعی حسِ دیگری غیر از حسِ از خود راضی بودن را ندارند. چنان افراد در کشور های متمدن یا حتا کشور های عقب مانده غیر از افغانستان مدام تحتِ مداوا و دیده بانی های پزشکی قرار دارند و غیر از تداوی کارِ دیگری به آنان سپرده نه می شود. آنان از عهده داری ابتدایی ترین مسئولیت ها هم برائت دارند چه رسد به آن که اجازه یابند سکان رهبری و مدیریت کوچک ترین و ضعیف ترین اداره را در امورِ شخصی، اجتماعی و شهروندی در دست

داشته باشند. سپردنِ بحثِ کشور داری و رهبری کشوری به چنان افراد در حقیقت صدورِ مجوزِ خودکشیِ عمدی یک ملت است. بسیار غیرِ محتمل است که کشوری چنان رهبرِ نمای دیوانه را داشته باشد و بپذیرد. اما در کشوری و تنها کشوری مثل افغانستان این احتمال هزار فیصد وجود دارد. فکر می‌کنم حتا سوماتی هم این‌گونه رهبر را نپذیرد. دلیلی که این‌گونه گزینش‌ها و تحمیل کردن‌ها تنها در کشور ما از سوی غرب ممکن شده، همانا نبودِ یک اداره‌ی قوی، دولتِ مقتدر و نظامِ مسئولِ پسا دهه‌ی شصت در افغانستان است که با عروج و افولِ غنیِ آخرین شاه و سلطانِ نادان در افغانستان بالای ملتِ ما از سوی امریکا و انگلیس و اروپا و متفقین تحمیل شد و یک آدم دیوانه و بیمارِ روانی را برای دستیابیِ اهدافِ شان بالای ملتِ افغانستان تحمیل کردند. به صورتِ قطع که غنی بیمارِ دارای سطحِ بلندی از روان‌پریشی است و هیچ شکی وجود ندارد. من هشدار می‌دهم که غنی را در خارج از جغرافیای افغانستان حتا خاکروب هم نمی‌گیرند. اما طوری که گفته اند، دیوانه در کارِ خود هوشیار است. غنی هم چنان بود. او خود را به دیوانه‌گی بیش‌تر زد و حتا خواست جرم‌های مجرمین هم تقسیم تبارها شود و هر تباری باید در زندان‌های کشور محبوس داشته باشد. او واضح نشان داد که تروریست‌های پشتون تبار نباید محبوس باشند و یا از اقوام دیگر هم اگر تروریست استند یا نه باید برای رعایتِ عدالت!؟ غنی و کرزی راهی زندان‌ها شده به جرم‌هایی که مرتکب نه شده اند فیصدی معینی را در زندان‌ها به سر ببرند. سر انجام هم چنین کرد و حالا همه هم تباران و هم زبانان اش را که به ارتکابِ جرایم سنگین تا اعدام هم محکوم شده بودند از حبس‌خانه‌های کشور رها و هم نظام را به دستورِ بادارانِ بین‌المللی و منطقه‌ی بی برای شان سپرد و هم شیرازه‌های دولت و سرزمین را فروپاشاند و هم زندان‌ها را مکان‌ها و جای‌گاه‌های شکنجه و تعذیب و ستم برای مردمانِ غیرِ پشتون به خصوص تاجیک تباران مبدل ساخت. بُرد دیگری که این دیوانه‌ی در کارِ خود هوشیار انجام داد سپردنِ قدرت به حقانی‌های غلزی‌های خودش و کنار زدنِ دُرانی‌ها از قدرت بود که زیرِ نظرِ کرزی انجام داد و او را غافل ساخت. حالا غنی پیش و کرزی دنبالش است و دستش به او نمیرسد و حقانی‌ها خود را فاتح کابل می‌تراشند و قدرت نمایی می‌کنند. ما هیچ‌گونه‌نمادی از یک مصاحبه‌ی مسلکی استوار بر اصولِ ژورنالیسم در آن بحث را ندیدیم. آقای غنی با همان غرور و تکبر نه تنها این که نشانه‌هایی از پشیمانی، اندوه نسبت به مردم، پریشانی نسبت به کشورِ فروپاشانده شده

توسط خودش، احساس هم‌دردی نسبت به مردم و غم‌های کشور نداشت با تسبیح کاذب و منافقت در دست حضور پیدا کرده و ری هم نژد که مرتکب چه جنایاتی شده است. البته که او به پشتون جنایت نکرده بل خدمت بزرگی هم کرد و در میان پشتونی هم به پشتون‌غلزایی خودش خدمت و تاجیک تباران، پارسی زبانان، هزاره‌ها، ترکمن‌ها، ازبیک‌ها و دیگر مردمان غیر پشتون را در تهلکه‌ی هلاکت طالبانی انداخت. فراری ولس‌مشر حتا به ملت یک سلامی هم نداد. آقای غنی این مدسسی مکار و این روباه هوشیار و این بیمار بی‌قرار همه برنامه‌هایش را مو به مو توسط چند تا بی‌تجربه و بلی‌گوی و مقام پرست و چاپلوس و خاین از تاجیک‌ها و هزاره‌ها اجرا و خودشان را هم مثل تخم‌های گندیده و بوی‌ناک دور انداخت. چه بسا که حالا همه گناه‌فروپاشی و سقوط را هم به دوش آنان انداخت و بسیار کار خوب هم کرد. چون خاین به خودی‌ها مردم خودد رافراموش کرده و به دامان غنی و کرزی افتادند و چه ذلت‌هایی که نکشیدند. غنی بابای فراری در آغازین بخشی از این صحبت‌های فرمایشی و زمینه‌ساز احتمالی عمل‌کردهای بعدی و برای رقم زدن حربه‌ی بی‌خبری و ندانم‌کاری‌های خودش به عمد در مورد ملا هیبت‌الله چنین گفت: «... هیله ده شی مولوی صایب!؟ هیبت‌الله او نور تپول سیاسی خیری د تاسو بلنه و منی خکه مور د جرگو او مرکو ملک یو. او باید وغریرو او په منطقی یو بل قانع کرو نه په برچی بانډی...» آقای فراری ولس‌مشر تا هنوز ندانسته که افغانستان کشور جرگه‌ها نیست. بل جرگه‌ها یک عنعنه‌ی افغانی و پشتون‌پولی میان پشتونی است که با اجبار بر همه کشور و حتا در قوانین هم تحمیل شده است. و منطقی بی‌منطقی دیگر آقای ولس‌مشر فراری را ببینید که از ملا هیبت‌الله جانی غایب و لادرک بدون وجود و حضور فیزیکی دعوت به بحث منطقی می‌کند. موردی که به شمول خودش ۹۹ درصد تحصیل‌کرده‌ترین پشتون هم از آن بهره‌نماید، فراتر از آن وقتی تو در جای ملا هیبت‌تان بودی، او ترا قبول نداشت و با باداران مشترک‌تان طرف بود. حالا که روح او ظاهراً به عوض تو و در کرسی تو تکیه زده و به قول دروغ خودت ترا پای برهنه گریختانده از او چه‌گونه توقع نشست داری؟ وجدان هم نداری که قسم بخوری تا پیش از سقوط و بعد از سقوط و تا زمان مصاحبه هم ملا هیبت‌الله قلبی و دیگر رهبران طالب پشتون را ندیدی...؟

آقای فراری در اولین تاخت‌شان بر دیگران، بر آقای بسم‌الله محمدی وزیر دفاع خودش نشانه رفتند که گویا پیش‌تر از او فرا کرده و در هواپیما نشسته بود. کار نیکی انجام دادی

آقای بابای فراری. سزای کسانی که نه بدانند و نه قبول کنند که نادان اند همین است. در بحبوحه و هیاهوی قبل از تقرر آقای بسم‌الله محمدی همه از جمله منی حقیر یعنی عثمان نجیب صریح و سریع نوشتیم که بسم‌الله خاندن‌باید به مقرری در مقام وزارت دفاع تلاش و نوشتالژی اش را مهار کند. چون درک می‌کردیم که روزی این رهبران خاین پشتون بار ملامت خود ر بر دوشِ دگران می‌اندازند. دیدیم که چنان شد. و غنی چنان بر بسم‌الله خان تاخت و همه آن چه را ما پیش‌داوری کرده بودیم عملی کرد. این‌جا من بخشی از همان مقاله را دوباره رسانی می‌کنم که طی آن از بسم‌الله خان خواستم تا در پی تقرر نباشد. لطفاً و بادقت بخوانید. غنی و یاران و باداران هنوز سقوط را رقم نزده بودند و همه چیز در جایش بود.

۱۴۰۰ تیر ۱۶، چهارشنبه (من جانب دار تقرر آقای بسم‌الله محمدی در وزارت دفاع نیستم

دوستم تنها مارشال رزم امروز است و بس

فرار شب هنگام آمریکا درست فصل شکست شرم بار اما جدید آن کشور پس از ویتنام و ده‌ها جای دگر در جهان است. نوشته محمد عثمان نجیب

سیر منفی تحولات سیاسی نظامی در کشور به گونه‌ی غافلگیر کننده است. اوضاع و احوال آشفته‌ی کشور مستوجب رسیده‌گی عاجل و مقدم بر همه امور را بوده که سیاست‌ورزان و سیاستمداران مصروف آن‌ها نیستند. جهش‌های تقریبین قابل پیش‌بینی تحولات در سراسر کشور می‌رسانند که روند اداره‌ی مملکت در حال خروج عمدی از اداره و دیده‌بانی دولت است و نا‌کاره‌گی ارکان رهبری ملکی و قوای مسلح را عریان‌تر می‌سازد. هر چند پاکستان مانند ایران هر دو از تهاجم و زخم زدن بر پیکر رنجور کشور ما به مقاصد مختلف ارضی، اقتصادی، سیاسی و در این اواخر آب‌دریغ نه دارند و رقابت‌های منطقه‌وی و جهانی شان را به خصوص که تحت فشار آمریکا قرار می‌گیرند بر کشور ما تحمیل می‌کنند، اما این بار ایران با چرخش نه‌چندان غیرقابل پیش‌بینی آرزوی گستردن بساط جنگ در همه کشور را دارد که پیش‌چشمان ما اتفاق می‌افتد. عربستان و شیوخ شیخ‌نشین‌های اعراب عیاش و تروریست از این امر بی‌خبر و بی‌اثر نیستند. حملات پی‌هم طالبان در چهار سوی کشور و بیش‌تر به شمال و واگذاری عمدی شهرستان‌ها توسط غنی برای طالبان فصل تازه‌ی از عملی‌سازی سیاست آمریکا و انگلیس است تا به هر نوعی شده شمال را بزن‌گاه خود توسط غنی کرزی و طالبان مبدل

سازند و آسیای میانه را بر ضد روسیه تحت رصد داشته باشند. وارد شدن تلفات به نیروهای امنیتی و دفاعی کشور و مردم نشان‌گر و سقوط برق آسا و بدون مشکل شهرستان‌ها گویا توسط طالبان حاصل پلان‌های زمان‌کرزی است که غنی آن را دَرُو می‌کند. فراموش نه کنیم که با استفاده از این اوضاع نابه سامان زمان عملی شدن تهدیداتی است که روحانی رئیس‌جمهور ایران چندین ماه قبل در ارتباط به مهار آب‌های افغانستان توسط دولت مطرح و استان فراه را آماج حملات طالبان ایرانی قرار داده بود، البته که پاکستان هرگز نه می‌تواند از نظر دور باشد. زیرا در بر اندازی اقتصادی و سیاسی و نظامی و حتا اجتماعی کشور ما همه بیگانه‌ها و همسایه‌هایی مثل ایران و پاکستان محور شرارت اند. اما حمله‌ی آن‌گاه طالبان ایرانی به فراه‌ها فقط یک بخش کوچکی از دلایل ناامنی‌ها بود بر جغرافیای فراه. ولی فراتر از آن جنگ‌های سراسر کشور را می‌توان نتیجه‌ی سوی مدیریت عقلی و عمدی دولت مدسس افغانستان دانست و بس. زیرا این‌ها فقط مصروف‌فروعات اند که قدرت‌شان را استمرار بخشند و تفرقه را بر ملت تحمیل کنند. فاجعه‌ی ملی کشور را فرا گرفته و شیرازه‌ها شکسته شده‌اند. و وزیر دفاع آن زمان، بی‌شرمانه بار بلند جنگ را در فراه جنگ مدیریت آب می‌دانست او توضیح نه داد که جنگ‌های تمام شرق و غرب و شمال و جنوب و شهادت جوانان ما در میدان ورزشی کریکت ننگرهار مدیریت چی و کی بوده است؟ کندز، کندهار، ارزگان، خوست و تمام کشور که در جنگ می‌سوزند، و نه بود رفاه و خدمات اجتماعی و نه بود توسعه و انکشاف متوازن و تقرری‌های نا متوازن، به یغما بردن اقتصاد به صورت سیستماتیک توسط یک تبار و قوم خاص، عملی شدن طرح تئوری‌های توطئه علیه سایرین و برتری جویی‌های تباری و قومی در چی است؟

از جانبی هم فشار این روز‌های ایران بر فراه توسط ایادی خریدار شده‌اش به نام طالب، هشدار است به آمریکا و هم پیمانانش که بدانند خروج از برجام یا تحریم ایران کنش‌های منفی ایران را که هیچ‌گاهی هم به جانب افغانستان مثبت هم نه بوده است، بر علیه آمریکا در پی دارد و چالش‌زا است. با آن که آمریکا از آن فرصت به خوبی برای استقرار پایگاه‌های خود در حواشی مرز‌های ایران سود

جست ولی فشارهای این چنینی، گسست امنیت و فرصت‌های زنده‌گی را از مردم ما می‌گیرد و هر روز قافله‌ی مرگ جوانان رشید وطن را طویل‌تر می‌سازد. فرار دزدانه‌ی یک ابر قدرت جهانی از کشور نتیجه و تبعات نابخردی سیاسیون و نظامی‌های آمریکا و

انگلیس و باور بیش از حد آنان به پاکستان و غرور. خاص اقتدار بود که توسط جنگ خاموش پوتین به سرافکنده‌گی فرار را بر قرار ترجیح داند. ترور بیولوژیکی مارشال دوستم توسط آمریکا و انگلیس به همکاری مستقیم غنی و کرزی و عبدالله در یکی چنان ایام دشوار مستقر بر شمال بخشی از ایجاد موانعی است در مبارزه‌ی تنها مارشال وطن دوست و باغیرتی که همه عمر اما با صلابت و شکسته نفسی و مناعت چون کوهی در مقابل متجاوزین بود. نه احمدشاه مسعودی و نه مارشال فهیمی و نه دوستمی را داریم که در یک چنان حالات پوز طالب و طالب پروران را به خاک بمالند. ستردن بار غم ملت و درد و اندوه این کشور ماتم‌زده در دستور کار هیچ گروهی قرار نه دارد.

من جانبدار تقرر آقای بسم الله محمدی در وزارت دفاع نه بودم و نیستم. به دلیل این که غنی به مشوره‌ی کرزی و خلیزاد و پاکستان خواست در آخرین دقایق بازی طوق شکسته و غیر قابل ترمیم امنیت افغانستان را به گردن او بیاندازد و فردا بگوید که ما مقصر نبودیم، وزیر دفاع ما بی کفایت بود و چنان هم می‌کنند، اقتدار و کرسی نشینی آنقدرها اهمیت ندارد که به خاطر آن تاریخ سیاهی برکارکرد های مان نوشته شود. ما رهبر سیاسی نداریم ولی اکثر یابو های سیاسی کشور است تا خردمندان در مقابله به این حملات و جلب حقیقی هم‌کاری های آمریکا و متحدان اش برای تأمین امنیت همه‌ی کشور به خصوص شمال اقدام نمایند. هیچ عقل سلیمی قبول نه می‌کند که تحرکاتی با چنان ساز و برگ طالبانی و حمله‌ی به چنین گسترده‌گی را نیرو های بین‌المللی آگاه نه باشند. پس الزامی است که دولت با مسئولیت و بدون بی‌تفاوتی در برابر ریخته شدن خون جوانان و مردم کشور نه برای ادامه‌ی قدرت که برای بقای ملک و ملت کار کند. فاشیزم سیاسی، قبیله‌وی، کشوری و شخصی دیگر هرگز کارا نیستند جزء امتداد لحظه های خونین و خون آفرین در کشور ما. یک آدم روانی و دیوانه و مستبد و دیکتاتور و قوم‌گرا و دشمن آشکار ملت در شمال‌الشرق و حوزه ی پارسی زبانان در رأس ارگ آورده اند که غنی نام دارد و همه دیدیم اربابش در آمریکا و در بگرام با او چه کردند. آقا تا حال خمی به ابرو نیاورده که در کشور چی حال است چون میدانند که پلان هایش عملی می‌شوند. برگردیم بر گفتار بابای فراری که گفت وزیر دفاع پیش از او فرار کرده بود. این جا من در طی طریق برای براءت بسم‌الله خان نیستم و او مبرا از خیانت و جواب‌گویی به تاریخ و ملت نیست. اما ثابت است که بسم‌الله خان پیش از غنی فرار نکرده بود. این گزارش گزارشنامه حقیقت را میرساند.

۱۴۰۱ خرداد ۲۱، شنبه (حامد کرزی چرا می خواست پیش از طالبان ارگ را بگیرد؟

روز سقوط کابل، درخانه اش یک غریبه مهمان بود

احتمال پیوستن علی زی با شبکه حقانی

کرزی در روز سقوط کابل با همه رهبران از جمله خلیلزاد تماس داشت. او، طالب را تا دروازه های کابل بدرقه و تشویق کرده بود. اما در آخرین دقایق چه اتفاقی افتاده بود که می خواست به ارگ برگردد؟

او با عبدالمحمد معاون پی پی اس پیوسته در تماس بود. او گفت که دروازه ارگ را بسته کرده کسی را نماند که چیزی را بیرون کند. چرا او ابتکار را در دست گرفته بود؟

کرزی عملاً یکی از خوانین درانی قندهار است. قوماندانان طالب مخالف شبکه حقانی از جمله قیوم ذاکر همان لحظه در مهمانخانه اش نشسته بود. قیوم ذاکر پیامی آورده بود. می گفت مه به شما احوال می دهم. با من در تماس باشید. [SEP] — — — جنرال هیبت الله علی زی، لوی درستیز ه روزه حکومت غنی

حامد کرزی می خواست به کمک نظامیان به ارگ برود و قدرت را در دست گیرد

اما او با این کار مخالفت کرد. کرزی برای رهبری کشور «فرد مناسب» نیست. وقتی حامد کرزی از فرار اشرف غنی خبر شد، به بسم الله مجدی، وزیر دفاع حکومت وقت زنگ زد و گفت: [SEP] «فکر نمی کنی باید به ارگ برویم؟

گوشی آقای مجدی در بلندگو بود و کرزی می گفت: «یعنی مرا به ارگ ببرید. من رئیس جمهور خواهم شد. منظور من این بوده که خلاء قدرت آمده و تا روشن شدن وضع او سرپرستی حکومت را بگیرد. من سر به نشانه منفی تکان دادم: مجدی به کرزی گفت که همه به میدان هوایی کابل می روند. مجدی به کرزی گفت: «من نیز به میدان می روم. شما هم آنجا بیایید تا در این باره بحث کنیم، زیرا برخی از رهبران دیگر نیز آنجا هستند. در فرودگاه، احمد مسعود هم در طیاره پاکستان نشسته بود که به اتفاق دیگران برود به اسلام آباد. اما او را پیلوت های مقاومت پائین کرده در هلیکوپتر نشانده پنجشیر بردند. احمد به بسم الله می گوید که در طیاره جا هست، بیایید برویم به پنجشیر در آن جا تصمیم می گیریم. بسم الله می گوید شما بروید من و جاهد می آییم! وقتی طیاره به پنجشیر پرواز کرد، این دو نفر وارد هواپیمای ملکی شدند و طرف دومی رفتند. جنگ هندوکش ها همه محاسبه ها را اخلاص کرده

او می‌افزاید: «اگر مذاکره نتیجه ندهد، قطعاً جنگ داخلی رخ خواهد داد. جنگ داخلی هم اکنون در جریان است. او خبرها را نمی‌شنود؟ ساعت‌ها از بیکاری در لاگر، در صفحه سکرین موبایل خود مشغول است. از جنگ خبر ندارد؟

کرزی در آن روز با همه مسوولان حاضر در صحنه صحبت کرده بود. به گزارش افسر حاضر در وزارت دفاع ملی، بعد از فرار ناگهانی اشرف غنی، طالبان در آستانه ورود به پایتخت بودند؛ مشاجره سختی بین چهار جنرال و استرجنرال در ساختمان وزارت دفاع در جریان بود. این چهار نفر عبارت بودند از: استرجنرال بسم الله محمدی دگر جنرال علی زی لوی درستیز بچه‌ی فیلم سبوس.

دگر جنرال سمیع سادات بچه‌ی فیلم هرزه‌گی.

دگر جنرال تاج محمد جاهد و شماری از میانه پایه‌های وزارت. افسر وزارت دفاع: دگر جنرال سمیع سادات به این نظر بود که در برابر دشمن از هرگونه ظرفیت عملیاتی و تجهیزاتی بهره‌مند هستیم و باید از پایتخت دفاع کنیم. بسم الله محمدی وزیر دفاع چنین جواب می‌داد: گپ از گپ تیر است؛ دفاع مشکلی را حل نمی‌کند... بهتر است صحنه را ترک کنیم! دو ساعت بعد، بسم الله و جاهد به فرودگاه دوی از طیاره پیاده می‌شوند! برمی‌گردیم به ادعای عصمت الله علی زی: تلفن کرزی - عبدالقیوم ذاکر در خانه کرزی بوده در آن لحظه - چی می‌کرده؟

قیوم ذاکر از فرماندهان نزدیک به سپاه قدس ایران در غرب است. شبکه حقانی او را از صلاحیت انداخته. خانه‌اش مدتی پیش تلاشی شد. او در آن ساعاتی که غنی گریخت در خانه کرزی چی می‌کرد؟

کرزی به اشاره ایران و انتقال پیام به وسیله قیوم ذاکر حاضر شده بود که قدرت را در دست گیرد. شبکه حقانی از این موضوع آگاه است. اما از غنی تا معاونش، جنرال‌های پروتوکولی و بسم الله محمدی و علی زی همه گریخته بودند. لذا معلوم است که وزیر دفاع با آن که خیانت کرد و به مقاومت نه پرداخت اما پیش از غنی فرار نه کرده بود.

پایان جلد اول